

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب خط سبک فخری و میرزا علی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۷۱۶۱



جمهوری اسلامی ایران

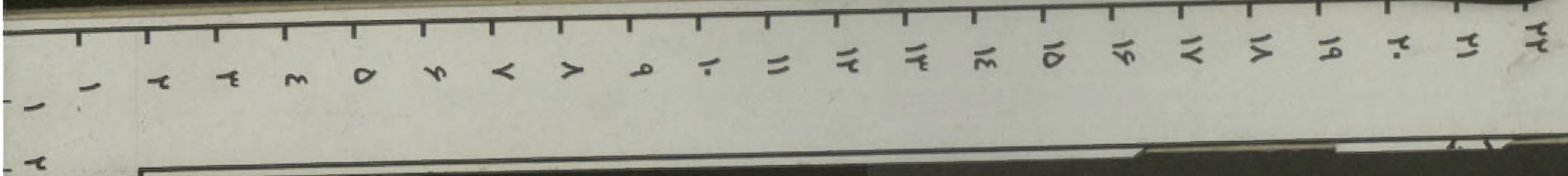
شماره ثبت کتاب

۴۰۸۴۲۸

این کتاب در سال ۱۳۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب جنب سبب فخری و غیره	
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۱۶۱
جمهوری مای ایران	
شماره ثبت کتاب	۴۰۸۴۸



ان شك من المبادئ

ثم ما بعده ولا خلاف في المصداق
البيان المذكور في المسئلة لكن لا خلاف في غيره
في المذكر لتبين الحال فنقول يستقيم المصداق
اذا شكك فيه بعد فراغ النظر في صحة او ثبوت جزء منه
القاعدة مما يظهر من الادلة ثلثة الاول حد فهد المسلم
الثالث الاخبار الواحدة في هذا الباب عموما وتخصصا اما
بدر المسلمين بل يعقل في حد فهد فيرى الصحة ولو لا ذلك لما قام للسك
والحجج ثم هو مكلف مسلم اذا شك في نفسه في اعماله الماضية بغير ان يكون
خفا لا بعد ان تلزم بيقين انطوائها ببيان القاعدة فيلان نسبة جارية
الكلفين لم يقفوا الصحة جميعا فيقيم من يوم التكليف اليوم الثالث
المسلمين لم يكن على حكم بالف او الاشتغال مع انه لو كان كذلك لم يرد
ان يلاحظ ان فهد المسلم في الصحة عند فرض ولا يرتب عليه الحكم الا بعد وثبة
ليكون كالماتات ويرتب عليه جميع ما يرتب على الفقد الصحيح وما يقتضيه
فيه مختلف من حيث انه فهد للمسلم ومحملة ترتب عليه
حكم ظاهره ولا يتصور ان

من المبدأ

وغيره

[illegible][illegible]

فصل اول

$$\frac{14161}{40144}$$

وكتبت اللوح الباقية بالفتوح الحاتمة لرايتي امت للابوين مع واحد من كتابه الام او غيره
او كتاب اللوحين مع واحد من الام فلهو وروى رواية اللوحين السبعة الصدوق بحالها
لكن كتاب الامت او الاثبات للاب محمد فخر الله في رواية الاب او عليها فولاك ونحوه
في الاول فقر

ضيق
من الدنيا

وہابیہ

مجلس
مجلس
مجلس

فتارة يحرم ثم يقول مطلق كحرمة الميتة والحظر والله بعبادة افرزيب كحرمة الميتة
 الشر واما حرمة ثم يوجهه هذا القول دون دأته كمنية الحرمة الى الدبس الغنى فانه لا يحرم
 من حب الذات بل من حب غيره سواء كان في الغنى والحرمة واما حرمة ثم يوجهه هذا القول
 معناه ذلك الشر كحرمة من ينجح على هذا القول فان حرمة ليس هو حب الذات بل هو
 حب الذات سواء كان محرما من حب الاغنية في المالم ثم حرمة ثم يقول مطلق لا يحرم
 المحاروات الا اذا كان حب الاغنية او محظرة مما ثبت يكون النادر كما لمعدهم ولا يحرم
 المصلحة ولو لم يكن ذلك المصلحة النادرة لان ذلك الغنى لا يكون في غير ذلك المصلحة فيقابل
 المثل نعم لو قيل الغنى حبث لا يغنى بذلك مصلحة فغنى لم يغنى ثم انه يظهر من تخصيصه
 تنج كذا من الغنى وهو الاغنية ان كان المحرم الاغنياء بالحرمة المحرم الاغنياء والمغنى
 والاعانة عليها وثبت بها من المحرم من حرمة المقصود الموصلة بجرم المحرم
 انه قد حرمة له وان كان لم يحرر من حب المقصود الذي يقول مطلق كمن يقول بجرم
 في بعض الموارد وعرضها اذا كان من مقصود الوصول او الاتصال بما هو المحرم كما حقق
 في محله وذلك هو معنى ما ذكرناه من مقصود الوصول او الاتصال ليس المحرم
 على كذا فغنى ان كمن يحرر او ان يكون المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 او كمن يحرر المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 اما كمن يحرر او كمن يحرر المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 في مقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 آخر فحرمة الحلف المقصود كحلف الميتة من عزمها ان يحرم يقول مطلق يحرم
 نقلا بها مطلقا الا ان ثبت لها مصلحة فغنى المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 واليسع واليسع فغنى المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 يحرم المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود
 او كمن يحرر او كمن يحرر المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود المقصود

کسی زینده باشد و اگر چه شرط نباشد تا یک سال و در سه بوم لاغور شد از در حوض
 فتح قرار دهد نه قبر از سه بوم حال شتر قبر از سه بوم میتوان تعریف ^{۱۰} قلند
 به شلفانه نمید بانه طاهر امرا و ناسا ندر از مناف بعض اصحاب موجود
 در ملک است و قابل بقا و تا همین فتح باشد شتر درخت و اشل اش و درج
 و الا مع شرط که شتر منافع مغر غار و با بکله هرگاه مراد این باشد در ذکر
 شد پس جزو مع بد باشد و تعریف شلفانه نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند
 بر فرض فتح نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند نمیند
 از اولیت و لکن شتر نمیند کسی زینده ملک خود را با شلفانه او مع شرط با صلح
 ضایع نمیند در نزد عمود در مدت معینه بوجه معینه و بعد صلح نمیند نمیند
 در حق زینده بوجه معینه دیگر در مدت معینه و همین را داده فتح معطل نماید در
 صحی و فایده این معطل چه میفایند هیچ هرگاه مراد از شلفانه مذکوره
 در رسول تا مرگ شتر انمور و درج و عوام او را شلفانه بیکر نمیند و طاهر
 مراد در شمول است پس اگر چه جزو مع شلفانه او معیت و لکن چون جو
 از شتر مقلد مع او نمیند و در مقام فتح و روشن نمیند شتر زیرا که اگر چه
 شتر شتر را شلفانه در معین معین و شتر بکر و اند صدف فاده فتح شلفانه
 انمکه در فتح باید کم و زیاد و در هر یک از معین و شتر نمیند و در صورت معینه
 معین معین معین و شتر و هر که بعد و احوال در مقابل معین معین معین
 و اگر بعد مقابل معین از شتر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر
 معینه معینه معینه معینه معینه معینه معینه معینه معینه معینه

شرفیست که در عبادت و شرفیست که در سواد است و بمقتضای
 مرشد و چنانچه از من خواسته و جدا گانه مراد شود بلکه بافتن
 شکر و طهارت این صنف مراد است زیرا که طهارت نیز با شرفیست اینست که
 شرفیست شغل طوطا باشد و با همه اگر از من خواسته و جدا گانه مراد شود
 و نیز از من خواسته افتاد پس من صورت اول بنویسد و در شغل طوطا
 شده باشد و شغل طوطا معروف است و اول است پس هر یک را یک اول
 و چون از زمان پیش از من از من خواسته شد که یا شرفیست از آن
 مراد را بصلح مالک شود و چنانچه این قسم ضرر ندارد و بعضی صور
 دیگر در مقام تصورند و غلط از تعبیر و بد زنت نیستند و بعد از تصور
 این در صورت و حکمش در معنی شده در صلح هم تصور و حکم غایت
 مسکنه هر که در من مقدور است شرط کنند شرط است و کان بدو در شرط
 خوانند و او بایست تا ده سال یا بیست ده سال لازم است بحکم این شرط
 ان ملک را

12

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

[The manuscript page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical or literary work.]

دار ملک مطلق است و در این جایز نفی ملک مطلق است بدین میتوان گفت در اول
 ملک مطلق است و در ثانی امر بر دین مابین علم مطلق بر عقیده و علم مطلق
 بر نفس باین معنی ملک غیر مستقر و ابراد کرده صاحب ملک مقصد در عقیده مطلق
 به حقوق نیست بلکه به نفی است و آن منفی است و در ثانی در اول انقضای
 قید است و معتبر است و ثانی اینکه کلام در عقیده عقیده غیر از کلام و در علم مطلق
 چنانچه معلوم در اصول تحریر است و ثانی که ابراد شده در عقیده و در این جایز
 بنفیر عقیده و در آیه شریفه شد بعد از خروج دین و وصیت است و اصل افعال
 عقیده نیست و در این جایز شد و اگر ابراد شد این علم مطلق را نشاء حرز
 و بعد از آنکه داده شد باشد این علم مطلق است و اما اگر ابراد در مقام
 باشد این علم مطلق آیه است چون قبلاً آیه شریفه را در بیعت با ائمه است یا غیر
 این بوده پس آیه مقام حکم است و لایه عقیده با جمل حکم بر سبک و الا اینکه گفته
 خود را اقلیم بر دین و این جا معارضه و اصل اطلاق کلام بود باز است و در جواب
 در مبنای گفت که حاصل این چنین است که علم غیر اختصاص است و اختصاص است
 از اختصاص ناقص با مزال چون علم غیر ملک مستقر و مادام که عقیده نباشد بر نفس
 بلکه مستقر چنانکه عقیده در علم خود شده پس در این کلام در مطلق مستقر ملک
 چه در علم آیه شریفه عقیده است بر غیر اختصاص اعم از نام و مستقر و علم مطلق
 عقیده نیز بکنیم پس معنی چنین که در خبر از دین و وصیت و ارث ملک مستقر تمام ندارد
 پس از آیه تا کتابت ملک غیر مستقر چنانکه عقیده گفته اند و نفی ملک مطلق چنانکه عقیده
 بگویند بلکه آیه از جهة نفی اثبات ساکت است و مضمون آن این است که در ثانی
 از دین ملک مستقر دارند و این مطلب اجماع است چه فائزین بکنند و در ثانی که

بر اینکه در ثانی که ادا و ملک مستقر دارند و بعد دارند عقیده و احوال را در
 در این باب که علم مطلق این صحت است یا موقوفه او عن ابائهم
 علیه السلام در خبر مطلق در اخرج زکوة فی عیونته فلما حضرته الوفاة
 حسب ما یجب ما یوظفیه مما یزید من الزکوة ثم اوصی به ان ینخرج ذلک
 فی دفع المال من کسبه قال جائز ذلک من جمیع المال انما یزید من
 الدین لولان علیه السیر للورثة ثم و حق لورثه و اما اوصی به من الزکوة
 و ظاهر خبر دلالت بر عدم ملکیت در ثانی ملک مکتفیه عقیده است
 و ملک حاصل مستقر را نفی گفته و وجه سلیمان این فایده از آنست
 فقر امیر المؤمنین علیه السلام فی ذیه المقتول انه یرثها و ورثه
 من کتاب به و کما هم اذا لم یکن من المقتول وین ارضه در مادر
 انفس حضور دارد و لیکن بعد از نفی و ملاحظه با برضا آیه شریفه
 و اینکه این اخبار با اطلاق خود باقی نیستند باجماع طرفین مجتهدان
 المطلق شامع است دین مستقر و غیر مستقر را استنباط از
 در نفی غیر از ملک مستقر انکسند و نیز است این مطلب صحیح است
 الا در حق من ابائهم علیه السلام در خبر فقیر و علیه دین و لم یزک
 الا فاخذ الله الدین من قاتله علیهم السلام ان یقتلوا الدین قال
 نعم قال قلت و هو لم یزک شیک قال قال انما اعتدوا الدین
 فقیلهم ان یقتلوا دینیه بلکه بگویم بر نفس فقیر روایت بر قول ضم
 معارضه و در باین روایت و روایت در راه من ابائهم

قال سئل عن رجل مات وترك عليه ديناً وترك عبداً له مالاً يتجده
 وولد له في بيع عبده مالاً متاعاً وعبده ديناً استدان عبده في صورة
 سيده في تجارته قال الورثة وغداً والبس خضراً في بيعه
 من المال والمتاع وفي رقبته عبده فقال ابراهيم ليس هو عبده
 عن رقبته عبده ولا مالاً في يده من المال المتاع والمال الا انه
 يضمنونه ان يوفوا جميعاً فيكون عبده وما في يده من المال للورثة
 فان ابراهيم اعبده وما في يده فغداً ليقوم عبده وما في يده من
 المال ثم يقيم ذلك منهم بالخصم فان عجز خيرية وما في يده من المال
 الغداً وجهاً الورثة فيما يقر لهم ان كان لم يترك شيئاً
 فخص من قيمته عبده قال في يده من دينه الغداً ودين الورثة
 واذا ائتمه خبره من يعقوب بن عيسى ابن ابراهيم عن حماد بن عمار عن عمار
 عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل مملوك مملوك مملوك
 ابراهيم عليه السلام ائتمه مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك
 ابراهيم عليه السلام ائتمه مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك
 الميراث والفقير من مملوكه وان لم يكن ائتمه مملوك مملوك مملوك
 من دين ابراهيم فاذا ادا له دين ابراهيم عليه السلام ائتمه مملوك مملوك
 عن ابن ابراهيم عن حماد بن عمار عن عمار عن حماد بن عمار
 لابي عبد الله عليه السلام رجل مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك مملوك
 فانه مملوك مملوك فقال اذا وجد له ما هو مملوك مملوك مملوك مملوك
 فليس عليه ضمان لا مائة قد فوجئت من يده وكذلك الورثة الذي يوصي
 اليه يكون ضماناً له اذ وجد له ما هو مملوك مملوك مملوك مملوك
 لم يجد فليس عليه ضمان وجعل في الاثر انما هو مملوك مملوك مملوك مملوك

زائدة

لغيره وارثاً في تركته ما دار بين يديه من ماله من ماله
 انه قال في رجل ترك فاقصده الورثة من ماله من ماله من ماله
 الذي يفرار فقصده في ماله من ماله من ماله من ماله من ماله
 يرفقه قال ابراهيم عن حماد بن عمار عن عمار عن حماد بن عمار
 عن ابي عبد الله عليه السلام عن رجل ترك فاقصده الورثة من ماله
 ركنة ماله فقصده من الورثة قال ابراهيم عن حماد بن عمار عن عمار
 من رجل قال لابي عبد الله عليه السلام عن رجل ترك فاقصده الورثة من ماله
 فقال القينة ابراهيم عليه السلام عن رجل ترك فاقصده الورثة من ماله
 من الدين من ماله فقصده من الورثة قال ابراهيم عن حماد بن عمار
 الورثة من ماله فقصده من الورثة قال ابراهيم عن حماد بن عمار
 الدين من ماله فقصده من الورثة قال ابراهيم عن حماد بن عمار
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 اول الله انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 اداء ثوباً ما ابراهيم عليه السلام عن رجل ترك فاقصده الورثة من ماله
 او اداء ثوباً ما ابراهيم عليه السلام عن رجل ترك فاقصده الورثة من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله
 زائدة اكثر انما يراعى في تركته من ماله من ماله من ماله من ماله

سنگه را که بگویند نقد از دارش است لکن در میان غایبین از حقیقت
 تعلق حق و این نیست پس تصرف در رهن در رهن و در رهن از این جهت
 تصرف است و مال را چون قید از ادای رهن و یکبار استغفار بصفحت از ملک
 و متوجه بر اول اوست تصرف و بر ثانی صحت معاملات چون اعیان و اراضی
 نظیر در سندات و طی تحرم یا یعنی بر وجهی که و طی لازم لکن در این است پس می توان
 گفت و اوست از بر رهن تصرف متعلقه و اسفافات استغفار بصفحت
 ندارد زیرا چه که بر این است و عدم او اسفافات با استغفار بصفحت
 ندارد و چنانچه متعلقه از اراضی متعلقه اسفافات با ملکیت ندارد و این استغفار بصفحت
 اسفافات با ملکیت است اما اسفافات و رهن و مال متعلقه پس بطلان آن
 از وقت نیست بجهت منع از تصرف و صحت معاملات چون نفی در معاملات متعلقه
 نیست نه بجهت از این جهت و فرض این است که تصرف تمام مال نمیکنند و اکتفا
 خانه از وجه متعلقه مال و رهن این ملک بجهت مال و رهن است سنگه
 اگر چه که مرهون و این است که هر یک که می تواند حد تعیین به هر دو که متعلقه و رهن
 از او میگویند چنانچه بر او نیست اگر سید اند قرض دارد و تقصیر نمیداند اگر می تواند
 بدون هیچ معلوم کند سنگه و بجهت بر رهن و رهن ملک و متعلقه میگویند
 عین که میباید برید و اگر تحت کند و رهن نمیداند آنکه سید هر روز

[illegible]

ثم ان كانت من قبيل غير هذه فلا شك ان تكون مقدره سببا لصيرورة الفعل
 او احد مصادره في وجه كونها من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 في نفس مع ان المصدر لا يحد لا في وجه كونها من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 في وجه كونها من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 لكنهما انما يوجب ان يكونا من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 وانما هو من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 عند اول مجز وهو من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 ويجب عندئذ استدانة فعلها وجهها اعتبارا من وجه عدم انبعاث فعلها
 وكيفية انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 الى عند الطرح وهذا هو معنى القول بالانفصال وانما هو القول بالانفصال
 انقضاء حصة الحق من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 فيصير المصدر او لا يستقبل بالاداة والاقامة للصلوة فلو قيل ان فعله بالمره وذلك
 عن الفعل كمن لا يدرك انبعاث فعله في افعال الاصول او في افعال الصلوة كما لا يخفى فحينئذ
 يصير المصدر من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 المحرر في الدين مع عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 سقارته لاول الماسورة ولا يجوز ان يكون فعله من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 السبب في خلقه فوجب الوضوء وجوبا او احتمالا كما في احوال كونه من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 اقرب والاحتياج من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 الخلفه من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 كما هو في هذه الاسباب الشاهقة وهذا هو معنى عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 هذا هو السبب في انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 في انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 بالوضوء ولا فرق بين انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها

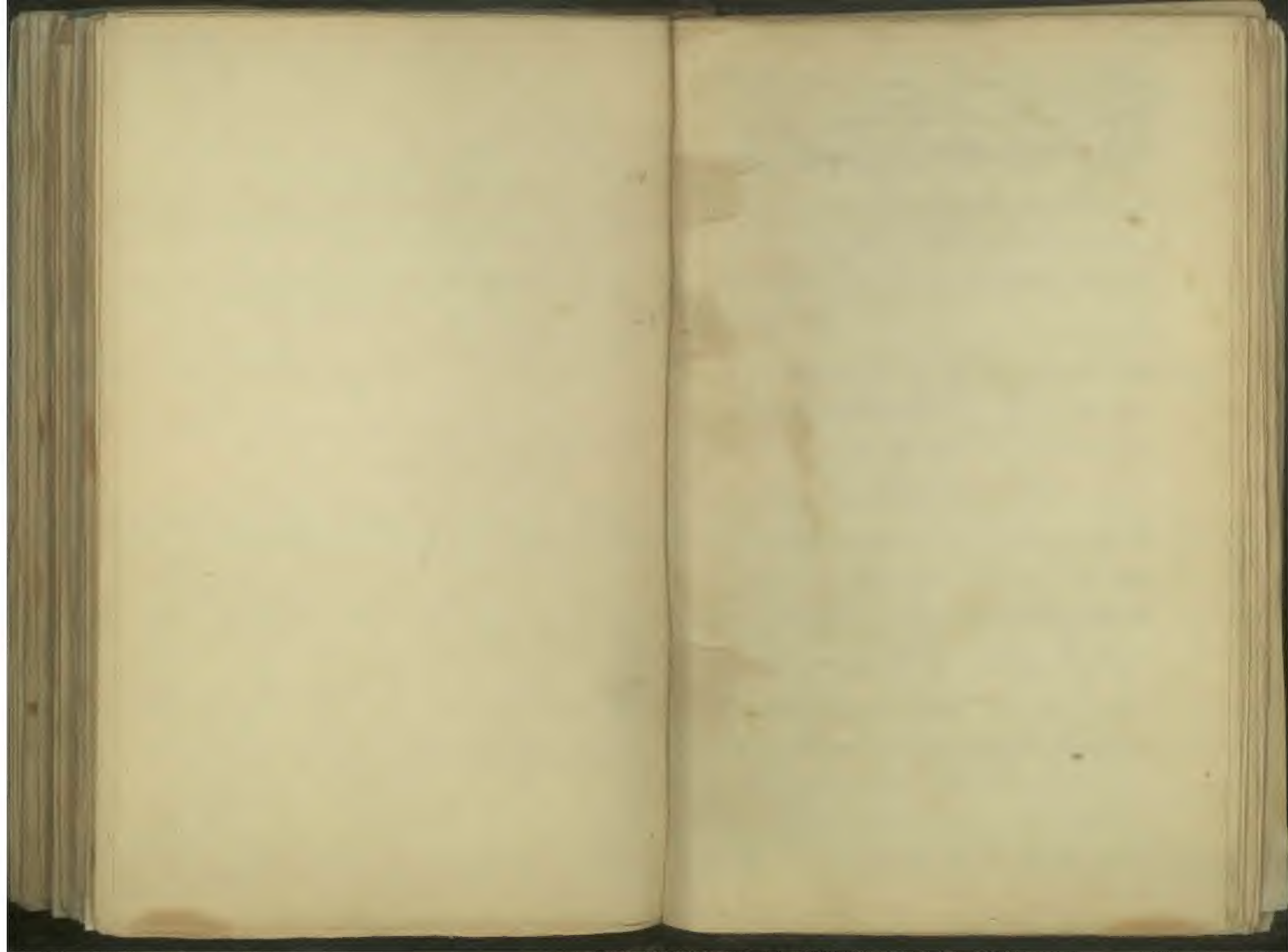
لما كان له ان يخلق من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 كمن هو من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 رتبة اذا خشت بعد طبع الخبر او ان كان من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 والنج والزيادة فانما هي من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 واحد كمن هو من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 هنا احالة انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 واحد وان لم ينفذ من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 واكمه في وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 غير محال ان ينفذ من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 كما في الوضوء وهو خلاف ظاهر الاداة فلو استند في ثبوت انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 فلا بد ان ينفذ من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 فحينئذ سائر الاداة ان ينفذ من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 المذكورة على انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 خصوص انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 ذلك عن كونه من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك من قبيل تلك
 الخلفه من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 الا ان وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 ومن وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 الوضوء من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها
 الوضوء من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها من وجه عدم انبعاث فعلها

[illegible]

A faint, abstract sketch in light brown ink on aged, yellowish paper. The drawing consists of several curved, overlapping lines that suggest a landscape feature, possibly a bridge or a series of arches. The lines are thin and delicate, with some areas where they intersect or overlap, creating a sense of depth and form. The overall impression is that of a quick, gestural sketch, perhaps a study for a larger work.

وبنالوهم تسكن بنا صالحة تزاكشت وبنالوهم تسكن بنا صالحة تزاكشت
 بوالا لمرورهم وجوده وعبادة اغيره كذا في حجة جدي مسلك لان الخلف من
 في وجوده غير عليه ثانيا كجناية جدي فان حكمه باجماعهم يقع ذلك التفسير ولو علم انه من
 كجناية جدي به يقض كبر ما يعلم منه وقع منه من العبادات الشرطية بالعبادة في حال كجناية
 دون ذلك لا صالحة تزاكشت واما الحكم فبحر عليه كبر واحد من نور ابراهيم و
 بعضنا محتررا لبعده اذا لو انك منها هذا اذا قصدت اسم سورة مسلم وكذا في
 آية السجدة واما الايات الباقية اذا قصدت آية موافق للافتيات والرفق
 ومن كتبه القرآن او شرعية اسم بعد سجدة من غير فرق بين اسم
 وغيره واما ما جعله عز اسم كعبه بعد ضو النفا كذا في الاسماء المشتركة
 معتبر في قصد الحجاب وتكريمها عليه اكلوس في كتابه كذا في
 المصنف او البتة وانكث صامع لارث والذكر والا فمروته
 سلفي الدخول الاجتناب لقوله تعالى الا عابري سبل اليه وان نزلت
 فقد ورد في تفسيره الاخبار منها قول الباقر عليه السلام في محرم ربه
 وابن مسلم قال قلت لكانت في كعب يد عثمان السجدة ام قال
 اكانت في كعب يد عثمان السجدة الاجنابيين انه من تبارك وتعالى
 يقول ولا جنبها الا ما برر سبب من تقصروا وهذا قول الاول اناط
 في الاجتناب فله الملك او صدق الاجتناب والاستفاد من الاول
 صدق الاجتناب والاشارة فلو كان السجدة فلو كان احد ما فطر ما يجب
 الاجتناب منه الثاني فلو كان غير الاجتناب او الاجتناب من
 لا كونه ووجه من السجدة ولو من كعب وجزم ايضا اجاز

في مسجد الاحرام ومسجد النبوة عليه واله عاصم ولما من فيها من العظمى الى
 بالقيم ويكره سائر الاكل والشراب وتختف الكراهية بالقيمة والا
 والصور والصور والصور والصور والصور والصور والصور والصور



[illegible]

المشقة الخامسة من كان على بعض أعضاء طهارة جوارحه إلى الأبد المشقة السادسة
 لكثرة أو قل أو غيرهما وقد يوسع فيها فتطلق على الأعم والاصغر ما تصبى به حكمه وفروجه
 نظر إلى اتحاد الحكم فإن كانت في موضع واحد أو أكثر من الأعضاء أو تكرار الماء عليها
 حتى يصير الماء إلى الشيء بحيث يتحقق صدق الغسل وجب قطع المكنى من الغسل
 والاغترغ المسح عليها من غير ما تحتها من لينة أو اتفاق سواد كانت ما تحتها طاهرة أو نجسة
 بلا خلاف بين أصحابنا وإذا زال الجذر أعاد الطهارة للمعتد من الشبهة به تردد
 عنه البعض وخلاف بين الأصحاب والظاهر منها والاحوط الآحاد وتحقيق المرام فيها
 يتبعون بالمقام يستدعي من إتمام في مقامات أربعة الأولى فموجب تحصيل غير لينة
 مع الامكان الثامنة في اجزاء المسح على لينة بوجوبه بعينه مع سبعة الثالث في الفروع
 المتعلقة بالمسح على الحجر الرابع في حكم جرح الجرح والكثرة في خروج غير الغسلية والتقدم أو التأخر
 الدين من الاعتبار المتعلقة بالمقام ثم تنقسم في المقامات الأربعة بحسب اعتبارها ومن لم يفرق
 الكيفية وبين ثمانية عشر في فروعها منها التي للمناسبة الأولى صحح عبد الرحمن بن كحج قال
 سألت أبا الحسن عليه السلام عن كثير يكون عليه الجوارح أو يكون به كراهية كيف يصنع بالوضوء
 أو عند غسل الجنب أو عند غسل وجهه قال يغسل ما هو عليه من غير ما على الجوارح ويرفع
 ما هو في ذلك لا يشيط عليه ولا يزيل الجوارح ولا يلبس الجوارح الثانية معتبرة عبد الله بن

عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن الحج كيف يصنع به صحبه قال قال
 ما حوله الثالثة صحبه الجنب عن أبي عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون به الغرض في وضوئه
 أو نحو ذلك من موضع الوضوء فيغيبها بخرقة ويتوضأ عليه عليها إذا توضأ قال إذا كان
 بوضوئه الماء فليصنع بخرقة ثم يغسلها وإن كان لا يؤذيه فليخرج الخرقه ثم يغسلها قال
 عن الحج كيف يصنع به نفسه قال عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال ليس ما حوله إلا راحة اليد
 أشار في الغسل بقوله وقد روي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال ليس ما حوله إلا راحة اليد
 حسنة الزنا قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن اللدواء إذا كان على يد الرجل أو غيره
 أن يحس على اللدواء فقال لم يجزئ أن يحس عليه إنما معة يمسح باليد قال سألت
 أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل إذا كان كثير كيف يصنع بالصلاة قال إن كان يتخوف
 من نفسه فليصنع بجوارحه وحده إن كان كثير كيف يصنع بالصلاة قال إن كان يتخوف
 عبد الله عليه السلام عشرت فاقطع طفره وجعلت على أصبعه راحة فليصنع بالوضوء
 قال يعرف هذا وإن شاء من كتاب ليد عروجه قال ليد لعلنا ما جعل عليكم في الدين من حرج
 المسح عليه تسابعة موقعة عما عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يتكسر ساعده أو موضع من
 مواضع الوضوء فلا يقدر أن يحمله لئلا يجبر إذا جبر كيف يصنع قال إذا أراد أن يتوضأ
 فليصنع يداً فيه ماء ويضع موضع الحجر في الماء حتى يصير الماء إلى عده وقد فرغ ذلك
 من غير أن يحمله والثامنة ما من الجنب في وضوئه أو في غسله عن أمير المؤمنين عليه السلام قال سألت
 رسول الله صلى الله عليه وآله عن الرجل يكون على الكبر كيف يتوضأ وحده وكيف يغسل إذا
 اجنب قال يجزئ المسح عليها في الجنبية والوضوء تحت فإن كان في برء كفاف غلظ

خلق
 فيه
 راحة

ونجف بصيف وان يجترزبه عن شدة الالام حيث حركت تنبع حرقوا الماء الى معابر
 فيقف فانا نقص منه اخذ في السبع وان يجترزبه عما ينقطع زمانا فافضل فيغير
 اجزاء من ملاقات نجاسة وان يجترزبه عن يعيون الصغار التي تخرج انا فانا
 والفاير لمارده هو الامتثال الشدة فيكون السكون الزاكنة عنده غير محقة باحاديث
 اجزاء فلا معتبرا وهو متوقف على غير ذلك من كذا كذا
 لا نجس الا بالنجس الا بالاشياء التي عين نجاسة ولو في نفس من نجس ما هو نجس من غير نجاسة
 البعيد من الماء باجزاء غير نجاسة نجاسة الواضحة فيه وان نجس نجاسة
 من اثر المني فانه لا يوجب الاتصال بغيره الا في الاختصاص فان ظاهرا في قوله
 لا نجس في الاثنية لونه هو نجس العين ثم الاتصال بالاستيلاء احد اوصافه لعمومه
 في النص لغيره وهو الطعم والريح واللون لانه يكون بالملامسة في الماء والافتر
 ان استخرج من الاخبار ان نجاسة الماء بغيره ان نجاسة فيه موجب للتغير والاستعداد
 وان كان بانه صفاته لعمومه وانما له صفة بعد مجزأة من نجاسة ولو للماء لعمومه
 كما لو وجد فيها او لم يكن لاحد المألون عرفا فلا يغيره التغير التقدير كما قيل في طهارة
 بكثره الماء الطاهر نجاسة مستدافا حذر زول التغير ولو زال قبله كغيره المستداف المثل
 للامتناع ولا يغير مجرد الزوال في طهارة من اعتبره المستداف كالكتاب والقول بكفاية مجرد
 زوال التغير لم يعرف من تقدم في الشبهة في الموضع التغير كونه كذا لكونه نجاسة مستهلكا
 فيما لا ينفصل عن النجاسة الواضحة لو قلنا بكونه نجاسة كذا لكونه نجاسة مستهلكا
 بجميع المانع عليه حذر زول التغير وان يغيره صفة زوال التغير من غير نجاسة نجاسة
 لا الكمال في نقاء نجاسة لم لو تزج من حرقته فخرج من النجاسة استهلك التغير البقاء
 فيغير القول بالطهارة لعمومه الامتناع بالانفصال من نجاسة اربابا ربح عدم انفصال
 التقدير منه بالاحتجاج والمراد به ما في صفة المصروفه في غير المستداف من الماء للاخبار

٥٤
 اذا كان له قوة متفطرة الاطلاق عدم اعتد الكرم فيها فضلا عن حضور الماء الا ان
 بغيره لا يعال ما لا يفسد مما لا يفسد ولا يفسد الا في غير ذلك من كذا كذا
 لم يخرج من كونه نجاسة ادام الاطلاق الاسم عليه ما جازا على خلافه منا واما الجوز
 لما كان منه دون الكرمين ملاقات نجاسة لعمومه المتفطرة من التغير في غير
 انما تنبع ثلثة مضافا للماء والحدوث كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 نجاسة الطعم وجوده احد السراية من حيث الحكم بان يلاء كذا الاول في نفس من نجاسة
 عليه وبذلك لان كذا مطلق بغيره عليه في جميع الاجزاء في زمان واحد فيحصل الملامسة
 بينها في نجاسة ثم منها فزول الحكم في نجاسة جزء الاول نجس جميع ما عداه كذا كذا
 منه وبين كذا الاول فلا يوقف الحكم في نجاسة كذا كذا من كذا كذا ما لا يفسد فيه
 مضافا الى انفس جميع صفة من عدم الكرم كالثوب الرطبة وكالغذاء في الماء والملاقات
 كغيره لما عليه مضمونة لاسمائه ذلك فان استلزامه من الجوز سطحه لا تمامها ومن المعلوم
 عدم ملاقات احد الطرفين الملامسة للطحن الا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 نجاسة الاجزاء الملتصقة في الماء لان النجاسة تفرق بحسب الموضع ولا يفرق في نظره ولذلك
 يجوز سطحه من كذا كذا في كذا كذا وان امكن ذلك وارتقاء بناء في بطلان كذا كذا في كذا كذا
 جميع الحكم يعرف كذا كذا وان لم يلاء نجاسة الا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 السلافة السراية من كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 كما قيل في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 لا يفسد به بالكرم حساس السراية وبما ذكره الوجه الاول ويلزم عليه ان يكون انفصال جميع
 عن التغير وان يتفاوت زمانه بالنسبة الى المانع الرقيق والظبط الثالث ان يكون
 الرطب فيه اث ربح تلك الملامسة دون غيره فاب ربح الماء كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 الشرعية لا في غير ذلك من كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 الشرع وهو قوله اذا كان الماء قد ربح كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا
 جميعه من غير فرق بين كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا في كذا كذا

في كذا كذا
 في كذا كذا

ان في المصدق كما اذا انزل في كبره وشكوك المقدار غير مسوق في الكبره او مختلف في مقدار
 الكبره او في اعتبار اجتماعه او استواء بطوح اجزائه ووجوه الرجوع الى المجموع في الاخيرين واضح
 ان المثلث في التخصيص وكذا الوجه في الرجوع اليه مع كثر في المصدق اذا كان الماء مسوقا
 بالقله واما اذا لم يكن مسوقا بالكبره اما لفرق وجوده ودفعة واما لغيره كالتباعد لفرق
 حاله الكبره وقله عليه فقد يتبدل في الرجوع فيه الى الهيات بناوحي ان المثلث في تحققه
 ضروريه كما في قولك انكم بعدوا والزيادة اذا انزل في كون عالم زيه او غير ذلك من الحكم
 بخروجه مجاز او مختلف ظاهر لان الاقرب فيه الرجوع الى المجموع اما لان جهاته وجود كثره
 المعاني يفرق بناوحي بقول بالاصل المنبته واما لان المثلث في تحققه مصداق لمخصص وهو المثلث
 في ثبوت حكم خاص له فاذا استقر حكم الخاص ولو بالاصريثت حكم واما لان عنوان المخصص
 في المقام من قبيل المانع عن الحكم الذي يقتضيه عنوان المقام فلا يجوز ربح المبدع عن المقتصر
 الا اذا علم بالمانع والفرق بين ما نحن فيه وبين اثنان ان عنوان المخصص في المثال ليس
 من قبيل المانع بل هو قسم ثم يرتبط في موضوع الكبره وحكمته ووسطه الاول والاصريث
 ذلك ما نقرر عن اطلاقه حيث قال لو صدر من المدينين ما فيه اتحاد ان يعتدل الماء
 والافترق بين ما قدر فلو نقص الاية عن كثره العلاقات مع لو كان جهاتنا فالاقرب
 لبقائه في حكمه مع الاتصال وانتقاله الى اعتباره مع الامتزاج انتهى و مراده بالاتحاد في
 حقها قدر وعدمه في ابعاده الاتحاد من حيث يتكتم والا فلا يتصور حصول موضوع الاتحاد
 من احد الطرفين والذير ينبغي ان يقال انه لا انتقال في ان المانع في عدم انفعال الماء
 ليس الا مجرد كون الماء انصهر الواحد كراولا احتمال اية فاصه من الاجتماع او غيره فلا بد ان يكون
 وتبادر بعض الهيات مثل الاجتماع في محو واحد منها ودر سطوح من اطلاق العلاقات الكراو
 مما يترتب من قبيل تبادر ما حضر في الذهن من ايراد المطلق لانه ليس بسبب من الاسباب
 كقول الماء ايضا في الذهن من لفظ الماء فالاعمال لا تتحقق في عرفه مع غلبة في العلم
 المصدر مما لم يقبل الا لغيره فقول ان ابراء الماء لتصل بعضها ببعض اما ان يساوي
 الصلح

في وجهه
 في وجهه
 في وجهه

السطوح واما ان يختلف في ان في اياه ان يكون الماء ساكنا بالبحر في اياه واما ان
 يكون جارا في اياه ان يكون الاختلاف في وجهه لتسليمه الى المصير من ميزان او جدول
 حتى يتم قائم واما ان يكون في وجهه الاختلاف في وجهه لتقديرين اما ان يبلغ حد التلقين
 كراو اما ان يبلغ الحد الا لجمع منها فمنا اقام الاول من در سطوح فلا يتصل في
 تقويم بعضها ببعض فلا يعبد بخلاف من شرط الاجتماع لتحقيق وحدة الماء من لو كان ما فيه بين
 التقديرين في غاية الدقة ولو كان في المثالين ايصو فبين هذا اعييه الثاني ان يكون
 الاجزاء مختلف السطوح مع بعضها في وجهه لتسليمه الى المصير من ميزان او جدول
 وهو لا لا اول وكذا المقتضى للاتحاد ولذا الحكم بخبرته الاية بملاقات الاسفل الثالث
 مختلف السطوح في وجهه لتسليمه مع عدم كثره احد بها فخره تقويم اياه بالاعراض وتقوم على
 او تقويم الاسفل بالاعراض والاقول واقولها ايشان في تحقيق الاتحاد عرفا بالتقريب المتقدم وكذا
 المتصديق مع ان الاتحاد لها مع عمومها من ايزاب او اجدل بقائم واضح عرف
 فينجد حكمها حكم مع الماء المستقر في الاسفل بالاجماع خصوصا اذا كان صله بالاعراض
 ويؤيد الاتحاد قوله ما احكام كماء انظر لطيفه بعضا حيث جعل المادة بعضا
 من ماء احكام مع تسهيل عليه واما خروج العالي عن حكم الجبسة في صورة اقله في هذا
 الفرع للاجتماع الرابع من القسم الثالث مع كون اياه كراو الحكم كما ذكر لما ذكر ان يكون
 الاستدلال به بالعلية المضمرة في اياه احكاما في شكل في السطوح مع ايجاد اياه
 لا المانع ما يلحق عرفا بالماء ودر سطوح كثر منها عن الكبره وفيه ايضا اقول كثره الاقرب
 المستقر لان السطوح وحدة الماد عرفا ثم انكم ان اقله لتغير الا بطر برزال لتغيره
 من قبل نفسه اجماعا ولا يتصفق الرابع فيه ولا يوقع جسام ظاهرة فيه بل تغيره
 لا تصح ابدا في حيز من الكبرين لا لتصلها ببناءوحي تسمية ما نحن فيه عندهم

في وجهه
 في وجهه
 في وجهه

وقوله عليه السلام في معنى ان يحجب بغيره احد البهائم البشيرة وكيفية ذلك
 وهي ان البهائم لا يحجبها غيره ولا يحجبها غيره ولا يحجبها غيره ولا يحجبها غيره
 القطع بعدتها خصوصاً مع كون حجبها في وسط الذراع للزوم تخفيف البهائم عندهم في حجب
 لها كحجبها بغيره اقول يمكن ان يقال ان اوله الطرفين فيكون منظور فيها اما
 الدليل الاول للمعنى فلان اقول بغيره لا يلزم ان يكون من باب ارادة البهائم من كونه
 وتعالى فيه كما ان يقال باستبعاد او استعلاء كما مر المراد بها الارادة وهو لا يلزم اعتبار
 جريان لما مره ايضا او اقصد في وجهه بطريقه اذا دلل على لزوم البهائم من تخفيفه
 نعم اذ لم يكن مقتضاه فالتأني لا تكليف اكثر من فائدة نظر لمقتضى البهائم وروادته
 والا فمن اسم ان ليس الاضمار بالاسم بل يمكن فيها كونه بيده او ايدى اصلا كما
 ولولا الثبوت واستظهاره مع اتمام الاخبار لما قلنا به واما دليله ثانياً فبان عن
 شدة وجوبه في حجبها من حيث كونها غير غفلة او غير حذرة فمرادها ان يكون
 ما فيه مثلاً يستعاض به من حيث كونها غير غفلة او غير حذرة فمرادها ان يكون
 او اصيلها لها ولو شغل الدين كما قرئت في محله فكلها جارية عن جارية جارية
 الا اجزاء وتخيير كون البهائم لا بد ان يكون كذا في الارتفاع والاستيعاب
 انما المراد بالاسم نظير تخيير لزم كون البهائم في وجهه لا يتقبل وجهه الى جرد لا يخرج تخفيف
 البهائم كالمعروف ولا تخيلا ولا لزاماً بها واما اوله البهائم في الاول منها ثم البهائم
 بالبرائة بالغير لا يتناول تعيين اسم الله الا ان يحجب عنها وجهه بغيره او
 اراد غرضاً ثانياً ان ظهر الاكتفاء بالاسم في المصروف في تعيينه بالبرائة في
 الثاني منع جريانه في مثل المقام الذي نعت به البهائم بالاسم الذي هو كونه لا
 ارتفاعه الى محله من غير ان يكون معبواً عن غيره او غير متغيره الدليل في اثبات
 والجميع بالمكان فيمنعها بما يتصل من المصروف مع الاكتفاء بالاسم وفي الثاني
 لجوازه في ارادة البهائم انما يحجبها ولا يفسد وجهه وفي معنى ما يحجبها في حجب
 حجبها في الارتفاع عنها باقر ما تقدم في اسدس

التي

بغير

وفي اسدس مضاف الى انه ناش من التخيير المذكور في المعنى من لزوم كونه بالبدية بحيث لا يحجب
 وهو خلاف التحقيق من كونه اعم انه استبعاد تخفى هذا والاكتفاء مكان اتمام دليله الثالث
 والرابع منها وعدم تقيد بها بما ذكره ولكن بتقرير آخر ولعله من ان يتبدل بها ولما كانت البهائم
 مهمة ولم يشرى من حاض فيها كما هو حقيقتها فلا بد ان يرفع عنان الكلام ونقول ان كون البهائم
 كمن في التحقيق هو اقول بغيره لوجود مقتضاه وعدم تحقق المانع فمنها وعين الاو كثر
 المقتضى للغير وكأنه لا يشكل بل بعد الاختلاف فيها والدليل عليه رب من امرين احدهما كون
 احد الوضوء علة للآخرين والآخرين علة له من غير ان يكون له علة بالكتاب والسنة
 المتواترة بل ضرورة المذهب من كون احوالها ولتبع البهائم التي لا تزدحم ولا تخفى فيقتضيه
 الا بالبدية في وجهها ولذا لم يعمد الاكثر الى إطلاق ما ورد من كفاية الدين في غرض الوضوء ولا
 ما ورد من التمسك بالنجس فيما لم يكن غيره وصلوها ما اذا تحقق معها اقدم من غير ثبوتها
 حكم الذي يفتق على حجبها هو الذي لا يكون للبشر الا ان يدل ويدل على خلافه وذلك لوجوبه
 ان البهائم في المقام لاحظت اولاً في حجبها بالنسبة الى البشر من باب التثنية والبدلية لمقتضيه
 ثم ترتب حكمها عليها تبعاً وثانياً البهائم في حكمها من مرتبة واستفاد من البهائم المحلولة في
 الموضوع لانه ملحوظ فيه ابتداء ثم لزمه بتعيين الموضوع والفرق بينهما كالفوق بين الاستصحاب
 الحكم والموضوع فالاول يلاحظ الاستصحاب والاول في الموضوع والاول كان بملاحظة ترتيب الحكم
 عليه وفي الثاني لاحظت اولاً في حكمه والاول في المقام الموضوع تبعاً وحسب احوال البهائم
 من لزمه بتعيين المقام في الموضوع من ان البهائم بالبدية طواف وان البهائم
 المتبادر في تفضيله غير وجهي لحظنا في حكمه من ان حكمه بالبدية حكمه بالبدية ولا يلاحظ
 في المحل كذا لا يفرق الفرق بين ما يترتب عليها من النوع وما يحجبها بل في ما ذكر ان هذا هو المطلوب
 المتبادر في امثال المقام من هو المتعارف المذكور في الاذان فان بعد تصديق حجبها بالبشر
 وعدم اتمام نفعها ينزلهما اهل الفرق من البهائم وغير تنوع عليها ما يترتبون على البهائم

في حجبها

بغير

في الحكم المحكي به من تعبد السيد والمصاحفة بمنزلة التفتيق والتقليب وهكذا الامر من غيره
 الاجتهاد من كتابه لقول وغيره ما علم ان العبرة بخصوص النفس البشريه فيها ولم يثبت بغيره
 عنها اطلاقا وبالحكم اذا ثبت ان البديلي لم يعمول هنا في الموضوع فلا بد ان يرتب على البديل الحكم
 الوارد على البديل من غير توقف بل هو لفظه الاصح من جعل البديلي الموضوع في مقام الاحكام
 جعله ولا ينافي في هذا قلنا ان البديلي لم يثبت اولاً في الموضوع وترتب عليه الحكم بما حكم
 مما اثرنا اليه من الفرق المذكور واذا ثبت هذا فنقول ان الحكم المبدل هو البديل في نفسه
 ولا يخفى عليك وجه الاحتجاج في اثبات ذلك قلنا من البديلي الموضوع فانه لو لم يكن
 كذلك وكانت البديلية في الحكم كان الوجه ان يقال انه لا مقتضى للبعد اذا البديلية الحكمية
 بعيدا شرع ولا يرتب عليه شرعا الا وجه الاطاعة فكلما هو بعيدا عن البديل في الحكم
 وما لم يظهر توقف وليس لنا ان حكم ما به يجب محققا عليه ان تعبد البديل لا فاعلم
 في ما قلنا يكون مانعة عن اقتضاء البديلية الموضوعية للبعد وبما فرض كون البديلية الموضوعية
 او لا في الحكم تكون منبثقة لنفس البديل المفعول اذا بديلية ولا مقتضى قبله حتى يكون هذا الوجه
 الثاني ان استفاد من قوله عليه السلام في حسنة عبد الله يعرف به هذا او ينبغي ان يعرف
 في صحته الاحتجاج والائتباع بحجابه ولا يثبت بحجبه ومنه لا مانعة عن الخوف على النفس والاياد
 المادية البشريه المتعبدية لها حتى يحكم ان الحجج ووقوف الضرر والابدان في هذه القضية على الحجج والبراهين
 والدار وليس هنا امر حكم آخر الا ما يقع في الحجج ويضرب في نفس حكم البشريه الى الحكمة وينبذ
 الحكم في اقامة مقام البشريه في البرد ونحوه فليس الحكم الا البديل الذي كان على البشريه ولا يقتضيه
 لغيره الا ان يدل وليس كذلك وبل يتبين ولو من ضرر او امر اسلمت واطاها ان هذا
 هو المستفاد من كلمات الاصحاب من ان البديل في الشئ بنفسه وليس وجه الاستقلال من غير
 انضمام ما به لا شئ في اخلاق والمحقق في المسح وغيره ولا ان يظهر وجه وجه في حكمهم
 يلزم الاستيعاب في المسح في حجه مع درود الا ولفظ اسعيا الذي لم يرد في كلامه
 المسح فلا فرق من احتمال ذلك بحيث يكون منشا للمناقشة والتأمل في الحكم وقد ذكرنا من غير ذلك

الحكم الثاني

بروكد اخرى ولم يفتقر في معنته بخلاف او متاخر في ذلك وان كان يظهر من البشريه في الدليل
 في مناقشة ابتدا لم ترجع الاستيعاب وفي حكمهم يلزم كون المسح الموضوع بالكلية البشريه اذا
 عليه حجة كما يظهر من ترجع استيعاب الحجة والعضد الموضوع مع ان الملازم لغيره من المسح بعد
 بالبديله او بالاعم من غير التزام تحقيق نفس عدم البديلية في حجة او عدم الاكراه فيها بحيث
 مسحها الاغضاء المسح فلا بد ان من علم برفع البديله عن المسح بالضرورة المحجبه او الالتزام المحجبه
 بالاكراه الكثير الذي يغير منه المسح ولا يخفى فيها من البديله وكونه خلاف طاعتهم وهذا
 الحكم وان كان قد يفتقر بها من لا يقول بالبديل بل المسح ليعود الا انها مستحكمة عليه وطهر ان

الا ان سمع الماء يركب بها في البشريه فكان كجبره في اقامه شبهه لا يربطه الماء
لا من باب انه غير نفس حرقه و كجبره من حيث كونها غرقه ولو كان مثلاً كجبره يحتاج
كثرة الماء والاربعيه بحيث ينفذ منها فذا فيكون من غير سائر سائر في الماء
كما هو مقتضى نفسها من الاضافه الى مع ملاحظه هذه الملاحظه و ارادة افادتها
في المقام كما هو المحتاج اليه البينه وكما هو الحق الواقع كالمشهور اليه سابقا للواقع بقية
الا ان يقرب السمع كما وقع والافان عبر عنه لغيره فلعنه يتغير النعمان اليه علمها من حيث
كونها غرقه ويذهب اليه لزوم كثره الماء ونفوذها فيها وبهذا الا ان يقرب عنه بقوله
تغير البشريه والاشياع لانفاذ الماء في السند فذا كما صدر ان يعتد باللاحظه افاده هذه الملاحظه
و ملاحظه التعبير و قد يقع خارجا كما هو مقتضى بيانها و احتمال الملاحظه افاده كفايتها
الضعيف من الارشاد اليه لا يقرب الا كما عبروا عليه لسماعه من غير ان يثبت اليه انما انما
عنه غير من السمع ليس محاذ في لفظ السمع ولا شيئا مستبعدا مطلقا لغيره من غير
مستعار من كثره الوقوع في مقاربه محله و اذا عرفت هذا فنقول ان الوارد في اخباره
ليس الا الامر بالسمع على كثره من غير تقسيمه يكونه ببله او ما او غيرهما بحيث يقرب كجبره عليه
كفايته تحت امرار السمع بل لا بد من كونه ما او ببله مثلاً و لا ظهر في خصوص كونه بل ببله
بمراقبه اقتضا و ببله كجبره عن البشريه للغير كما شيدنا في الدعوى الاولى في حكم كونه بالماء
بحيث يتحقق به اقرار من غير ببله هو ان من قوله سمع عليه فان الاعتبار منه انه لما تنفرد
بغير الاعضاء و ببله كجبره هو المقارن لغيره في مقام علمه عليه ولا شر عليه من غير
سبله و اليعال ما كخته او منافذه فان قلت الامر كما ذكره لا مقابلة لسمع بالغير في
محل كجبره بقوله اذ كان يزدية الماء فليس على كثره وان كان لا يزدية فليخرج كثره ثم لغيره
فما يعتد به هذا التقابل يستفاد من السمع هنا لا ببله منه الا ان السمع المقابل للغير هو سمع الاركان
والرعيه في الوضع المقابل للغير الاقضاء قلت قد عجزت عن هذا في شبهه فيما مر فنقول ايضا

نحوه

الحمد لله

179

آب و هوا

...

[illegible]

في هذه من الطلاق الراجعة الترتيب بطلانها لعدم الزوجية وعرضه الوطء لم يحرم بالطلاق
النكاح

五

لوسق حشيشه الاضراس او لم يبت حشيشها فليقله الضراس لا بد من سق حشيشها
عالم حشيشها وعرض الموانع فانها تمنع بعد الغيبة وفي القارض والغيبة

7262

مجلس اول

بسم الله الرحمن الرحيم

(The page contains dense handwritten Persian script, likely from a historical manuscript. The text is written in a cursive style and covers most of the page area.)

[illegible]

98

[illegible]

[illegible]

این کتاب از شیخ محمد باقر قزوینی
 است که در شهر قزوین در سال ۱۲۰۰
 قمری تألیف شده است. این کتاب
 در ۱۲۰۰ صفحه مشتمل است و در
 ۱۲۰۰ باب تقسیم شده است. این
 کتاب در ۱۲۰۰ نسخه موجود است
 و در ۱۲۰۰ کتابخانه نگهداری
 می‌شود. این کتاب در ۱۲۰۰
 سال تألیف شده است و در ۱۲۰۰
 سال چاپ شده است. این کتاب
 در ۱۲۰۰ سال چاپ شده است و
 در ۱۲۰۰ سال چاپ شده است.

[illegible]

بغير مکرار يا حجة تعظيم الشیخ مرتبة را هم غرض از تعلقات اخوان و
میکنند و مراعات ادب از حدیثات مجدد و فضل اخوان و اولیای هم الهی و جلیل و علماء
است اتفاقاً هم است چنانکه ناید و در بعضی حدیث علی السلام باشد و فرموده در و قیام
ادب داشته باشند و بیست و نه و این نیز در بعضی حدیث جواد علیه السلام در بعضی

[illegible]

من از مردم لایق تبارک الله شمرده ام و چون من دیدم که در میان خود
 زبده ضعیف غریبه و طغریه در شکم او بجای آوردن خواند که نشد بجهت حرمت طغریه
 و سید این عل و ساجد مقام هر جا که است اسم الله تعالی را نوشته جلالت را بزرگ کرده اند و چون
 هر جا ذکر اسم شریف بر صاحب اله با و صریح شد ترک حق و سلام صریح خطا بخیر از
 علماء منتقد اند و از برای این چیز را دایم در بنده آردت نه منقاد در صدقات و جبه
 و مسجد دارش و مرغوب و محبوب است و آون مسجد شریف بنده در این عالم بر عبد است غیر
 و انچه بسیار چیز در در امر دنیا و آخرت لازم است هر در آداب عالم نوشته اند و تکیه بر نه نشد باید
 حشر و فیکه گفت عورت مرثیه باید و در گفت مرثیه را در بیم جهان را در و تکیه که مرثیه است
 منکر نشد که مرثیه را در آفتاب حشر را و فیکه دلال را هر که میکند بطر با و در موت و خال را
 و فیکه خواهد حالت حقیر را و وقت بول صاحب بوم را را مقدمه باشد که اسم هر قسم است
 یک اسم اخفیه شد اوله در اصطلاح و یک اسم اکتویه عینه در آثار و علامات و فعل شخص
 مرثیه قال الله تبارک الله اسم الفوق علی الاشیان از حد و کتب و ادب و شخص اسم و آثار او
 بگویند چنانچه بگویند نباتات مظهر اسم الرزاق مرثیه و حقوق مظهر اسم الخافق و غیر
 آنچه لایق است مظهر اسم از اسم است غیر از آن در مظهر اسم جامع است که بعد از زو رفیت و حقیقت
 و موت و حیات و فوق و تحت و مؤول و مخرج و غیر مظهر اسم آید همه رزاق و خالق است
 و مظهر و مخرج و مظهر و مخرج و مظهر اسم آید همه رزاق و خالق است
 و بنابر این معلوم شود و لهذا اسم و الحشر فادعوه به اطلاق او غیر غرض آن عبارت و در

[illegible]

1. ✓

[illegible]

151

[illegible][illegible]

[illegible]

五

دست به برکت خود نمود که از آن حضرت و آن بزرگواران
و در روز و ماه و آنرا از آن حضرت و آن بزرگواران

[illegible]

الحمد لله رب العالمين

و با به

و در این حق
و فضل
چشمه حیات
نور هدایت
به ابرار

25, 194

سید محمد علی
شاه طاهر
ابن ابی القاسم

یکصد و پنجاه و دو

منه

1871

انصار و رفقاء و اصحاب حق است و قدم خداوند بر همه از انصار و رفقاء و اصحاب حق است و بعد از انصار و رفقاء و اصحاب حق است

طاهر و خاتون

(18)

卷之四

۱۰۰

وہم

برجیہ والیہ

۱۰۰

بزرگوار

فیروز آباد

برادر حضرت

امام حسن علیہ السلام

و این است که

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۴۲
۱۵۴۳

مجلس

و هو المستقيم آتت در در او حد و سلك بقدر عجز و عرف زلف بقدر قاعده عبادت
 بقدر قاعده چنانچه از برای هر يك از آنها قاعده از شرايع رسيد مثال از برای احوال است صاحب
 سید شهید است بعد از اتمام الطمانينه از آن شاکر گفته امی حسین را بکار برده این کلمات سال
 صوفیه تولد آت الله صا الی عید و اله نیت و شکر در جمیع وقت با کثرت داده باشد
 از جن مضر صلاح است

در حقیم و اعطاء الخیر خداوند در مافیه الحیات و الارض و الکسفة از برای هر طایفه باشد
 پس برادر از صراط ولایت مطلقه جناب علم است صاحب السعید الی بی جمع الخیر در عالم
 است از برای ان بزرگواران است و فقیر از صراط آن است و بقدر رسانده در رسانده اما در
 انکه صراط المستقیم وجود ان بزرگواران است چنانچه اهدانا صراط المستقیم و فقیر از صراط
 شایسته از جناب ایاام سرور ما غفر و در کل شرفی در حالت غم الفی رفیع خدمت جناب
 سبحان و سید ایشان صاحب کم برنده و جناب ایاام هر چه بفرموده هم حاصل بگویم و در امانت
 حاضر ایشان و با در خدمت ایشان رسیده ان را حاصل می یافت

تعب حضرت التبع لرفعت الله الی لکرات الله و آیه بر کماله از آیات الهی
 حال این نعمت در در بزرگ از در آرزو نموده است چنانچه مشهور است فی حق طایفه
 از کلام

آیت الهی از برای ان بزرگواران رسیده از شرايع رسيد مثال از برای احوال است صاحب
 ان که سرور است از سید افیانی به الله ان بقدر انکه بقدر کمال حق تعالی
 طایفه الهی که در در همه عالم معانی کمال بقدر ایشان دانسته و دانسته و دانسته
 پس فی حق بشرا ایشان بزرگواران بکمال طبع انرا در در صراط موفی و اولیای آفرین
 عمار است غیر از ایشان و انکه انرا اتفاق می شود در در ولایت سیر الی اولیای علم
 خدا جنتم را منی می شود و در این حقیم چنانچه است هر چه بفرموده ایاام بر سر است و ایاام
 از ان اتفاق می شود به در انور و صلوات جنتم حق نیت و در اطمینان است و از
 انجا بیاید ولایت این بزرگواران است حضرت ایاام علیه السلام رسیده و انکه از
 تعب انرا رسیده و ان من است ایاام

سبحان و سید ایشان صاحب کم برنده و جناب ایاام هر چه بفرموده هم حاصل بگویم و در امانت
 حاضر ایشان و با در خدمت ایشان رسیده ان را حاصل می یافت

از تعب و کلمات است در حدیثی که از ان بزرگواران رسیده و انکه از شرايع رسيد مثال از برای احوال است صاحب
 ان که سرور است از سید افیانی به الله ان بقدر انکه بقدر کمال حق تعالی

الحمد لله رب العالمين

والمصطفى محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
اول ما عرفته واحسن معرفتي توصيه ونظام توجب انفعي لصفات علمي في
حق الله تعالى بنظم وكامل تمام من غير كلف صفات زائدة لا الزيادة المشاهدة بحقول ان كل
صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل موصوف ان له صفات ليس بصفة ولا موصوف
وشهادة كل موصوف وصفة بالاقتران وشهادة الاقتران بأكساف وشهادة الحدث
بالاستفاد من الازل امتنع من كساف غير مشادة مبدء بر صفة وموصوف بمقرون بودن
وشهادة مبدء مقرون بودن كجاست بودن وكما لم يبد صروف بالمال بودن ان لم يبد كساف
صروف واما الله لا يفر صفات زائدة اقول الله بر صفة وموصوف بالية مخلوقه زيرا الله صفة
محتاج بموصوف بحجة ان لا يقيم با و موصوف له لعل هو في حيز بصفة والى ان
كه صفة غير موصوف است و بر غير لائق بله و ابل جود بله و ابل جود بله و ابل جود بله

بسم الله الرحمن الرحيم

اول ما عرفته واحسن معرفتي توصيه ونظام توجب انفعي لصفات علمي في
حق الله تعالى بنظم وكامل تمام من غير كلف صفات زائدة لا الزيادة المشاهدة بحقول ان كل
صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل موصوف ان له صفات ليس بصفة ولا موصوف
وشهادة كل موصوف وصفة بالاقتران وشهادة الاقتران بأكساف وشهادة الحدث
بالاستفاد من الازل امتنع من كساف غير مشادة مبدء بر صفة وموصوف بمقرون بودن
وشهادة مبدء مقرون بودن كجاست بودن وكما لم يبد صروف بالمال بودن ان لم يبد كساف
صروف واما الله لا يفر صفات زائدة اقول الله بر صفة وموصوف بالية مخلوقه زيرا الله صفة
محتاج بموصوف بحجة ان لا يقيم با و موصوف له لعل هو في حيز بصفة والى ان
كه صفة غير موصوف است و بر غير لائق بله و ابل جود بله و ابل جود بله و ابل جود بله

الحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم
اول ما عرفته واحسن معرفتي توصيه ونظام توجب انفعي لصفات علمي في
حق الله تعالى بنظم وكامل تمام من غير كلف صفات زائدة لا الزيادة المشاهدة بحقول ان كل
صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل موصوف ان له صفات ليس بصفة ولا موصوف
وشهادة كل موصوف وصفة بالاقتران وشهادة الاقتران بأكساف وشهادة الحدث
بالاستفاد من الازل امتنع من كساف غير مشادة مبدء بر صفة وموصوف بمقرون بودن
وشهادة مبدء مقرون بودن كجاست بودن وكما لم يبد صروف بالمال بودن ان لم يبد كساف
صروف واما الله لا يفر صفات زائدة اقول الله بر صفة وموصوف بالية مخلوقه زيرا الله صفة
محتاج بموصوف بحجة ان لا يقيم با و موصوف له لعل هو في حيز بصفة والى ان
كه صفة غير موصوف است و بر غير لائق بله و ابل جود بله و ابل جود بله و ابل جود بله

الحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

لغة عالم رسول من انفسكم عزيز مدبر مشورت بهما او شغف من نفس العجوة بقرآن ش
 معجز بحسب نین نما مشورت بر او چون چو نماند و در پنج الیاده اول الین میرفت و کمال
 انصاف فی به را اعترفت بقدر انصاف من و چنان بود و دعوات کماله
 با آنکه راه معرفت فطرت در همه کس در و در تصدیق بحدیث است به لایز و عبادت
 و کمال تصدیق به توحید و کمال التوحید به الاطلاق له و لا یله و لا یصلح لاجله
 اوصاف جسمیه و سمات الکانیه باشد یا اخص در عبادت و کمال الاطلاق له
 نفس الصفات عنه الشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و الشهادة کل موصوف ان غیر
 الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه شاید بر این باشد که هر که بر اوصاف ذات را به
 اثبات کند خدا را چنانچه با غیر او مفرد کرد آید و هر که در انصاف غیر خدا را با خدا
 مفرد کند به و واجب قائل شود زیرا که ممکن خدیم را تا نمیواند بود و هر که در حیا او وجود
 قیود نماید که ایشان مرکب باشد از باب الاشرک و به الاستیذان در خدا اقله و حق
 قرار داده است و من قرنه فقد شانه و من شانه فقد جزاء و تجزیه یا ماول به احتیاج است
 یا بیکم هر غنا احتیاج بخیر دیگر دارد یا بنقص در و واجب باشد و هیچ یک مستقر در یاد ندارد
 و به بر نماند و من جزاء فقد جود و من اثار الیه فقد حده و من حده فقد عده و من عده
 با مراد اثاره صریح است و مستلزم آن است سلمان یا اثاره حق که کانی از معرفت کند که

اینها را در
 اینها را در
 اینها را در

مقدس است و ان مستلزم حد عقیدت و حد مستلزم انکی عقیدت در کتب معتبره منی و تصور بودن
 موجب وجودت بر کتب مجله اول فیس من عرف بان شبیه ذات و لا آیه و حد من
 انکنته و عرف الیکه لشدت کس که ذات مقدس او را بیان کرده با طلب شدت حق کند در ذات او
 او عموما و بر اراکانات کینه ذات مقدس او قوا شده رسید شریک او نموده بود و بعد از ان وقت
 اما غایب الیکه انصورت حق در در حق ایشان ثابت بر کونش و واجب غایب بود و لا تحقیقه اصلا
 من مثله حق او را در بنافه کس که شغل باشد با او ثابت کرده یا آنکه شبهه مانند هر او قرار داده
 دلبه حد حق من تمامه و به تصدیق کونش کینه بنامیه و حد در بر او قرار داده یا او را بنامیه
 خرف و ضرر داده و کمال کرده بحقیقه او رسیده و لاصقه من اثار الیه و قصد کرده است جانب او را
 کسکه اشاره کرده است بهر بنامیه حیر با اتم از حق و مع و لا آیه عن من بنامیه و او را بنامیه کسکه او را
 شبه کرده است بنامیه و لا آیه تا تامل بحقیقه و لا آیه از من قریبه بعد او را از او کسکه او را بنامیه
 بعد از او شغل و صدقه در و هم قرار داده زیرا شغل خود را بر سجده و خدا غایت است که مورد
 سبغه مصنوع هر شغل شده بنف خود شغل شده است بنامیه و این باشد و هر چه
 کینه حقیقه شغل شده بود او ممکن و مصنوع است باعتبار آنکه وصول کینه از حقیقه تفکر اجزای است و اینها
 عملیات لازم یا آنکه به منقول و مقدر من صورته از او در حق و بسیار و انصورت معلوم است
 در بصورت دیگر است و انصاف صورت بصورت معلوم است و این فقره و دلیل غایب بود

بر آنکه در معرفت در آنکه در عقل بر مآیه عین حقیقت و گفته اند حق نمیوراند بود زیرا که لغزش
 در معلوم نخست منقطع و محدث و ممکن و معلوم بعد از آنکه از جمله اشیاء منقطع و محدث و ممکن
 خوانده بود در حقیقت واجب در این در آنکه که هیچ احتیاج ندارد و لکن قائم به نوا معلول هر قاعده غیر
 معلول و حق و باقی است بطنع الله لیسئل علیه و علیه و بالعقول مقتضی معرفت و باقی
 تحت و تحت و تحت کردن و نوید آورده او حق را ثابت منتهی او خلق الله اخلق حجاب
 منته و منته غیر آفریده خدا خلق را حجاب کرده است میان او و ایشان زیرا که او فانی
 ممکنات و فانی در ذات و صفت بیاین مخلوقات و بین بیکر اس و عقل ایشان
 نمایان و بکنه ذات او نمیوراند رسیدی صدر آلت و حجاب در میان بکنه لعل او و فانی ایشان
 است و مبایته با ایا هم مفارقتهم آشتیتم و مبایته او ایشان را معارفست او است
 آشتیتم مکان و فانی ایشان را غیر مبایته حق خلق را مشربانیت خلق نیست از یکدیگر که یک
 در میان باشند بگویند است که ایشان بسبب امکان مجرمانه در ظهور زمان و مملکت و اد
 مرز است از حصول در مملکت و زمان یا بتقدیر مصروف غیر سبب مفارقت حق خلق را
 مملکت و از آن است و است با ایا هم و لیسئلهم ال لا است اذ الله العزیز
 عن است و غیره زیرا که فزیت ابتدایش در آخر باشد از آنکه غیر خود را ابتدا
 کنند و آدوه ایا هم و لیسئلهم ال لا اداة له فيه الشهادة الادوات لغاثة

المابین

و المابین و کرد این در خدا مخلوق را صاحب ادوات و آلات و اعطاه و اعطاه
 و قدر و اس و دلالت ایشان را بر آنکه در خدا ادوات در عین باشد زیرا که
 که هر سید همه ادوات در احتیاج دارند آنها که صاحب داده اند بگویند ادوات
 مابین شهادت سید همه ادوات بر آنکه خود میخانه فاسمائه تقبیر لغیر اسماء خدا است
 سبع و بصیر تعبارة در آوردن معانی حضرت که غیره دلالت انجات ضایحه اگر
 سبع گویند نشوایا بگویند مفید و در خدا غیر از عالم بودن معصومات است که این کلمات
 تقبیر میکنند و افعال تقبیر غیر در معصومات کمالیه و در اعطایات نهانید است
 و در آن حقیقت احتمال مرود در توفیق از بر تقبیر و تفهیم بشتی حقیقت عقلا با و غیره اندر سید
 با حقیقت لغیر سواد از بر میزان معصومش بر او ادوات و صفات حضرت معصومین معنی
 ثابت و لازم باشد لغیر تغیر و زوال در ادوات و گفته تفریق بین منته و بین خلق
 ذات او معوق و بین او و خلق او است باینکه در ذات و صفات مشارکت به حد ندارد
 پس گفته او جدا از الله میان او و مخلوقات یا بتقدیر مصروف غیر معرفت که معوق است بطنع
 لغیر معصومت آنست که نفر کنند صفات ممکنات را از او زیرا که ایشان را از بر معرفت کینه ذات و صفات
 ادوات و غیره کتبیده لما نواه و غیره بودن تقدیر است از او از بر معرفت لغیر از بر معرفت
 صفات ادوات در حقیقت خدا جل جلاله من استوصف لغیر خود ادوات که بطلب وصف او میکنند با از او صفات

حیاتیات و ممکنات از اولی و ممکنات چنانچه ممکن است خدا کجاست و برزخا او هم مقدرات
 و هرگز ندارد و قد گفته اند من استعد غیر از خدا در گفته اند کجاست او را بر دوش مایه محیط بخود دانسته
 یعنی محلول او در ممکنات قیاس شد یا آنکه توهم کرده در حق قیاس بر دوش بهیام و اما کنی احاطه ممکنات
 دارد یا آنکه مراد اشتمال شخص باشد مراد را و گنایه از معرفت گفته باشد یعنی از خدا در گفته اند کسی که
 کند احاطه بکند او کرده است و قد گفته اند من گفته اند او را نیافته کسی که طایف کند که او را
 یافته و من قال کیف فقد خسته و هر که طول نمود از کیفیت جسمانی غیر گفت چگونه پس تحقیق او را
 شبیه ممکنات کرده است و من قال لم فقد غلبه غیر از این بر حق موجود شده و چه علت بگوید
 پس وجود و صفات لایله او را معلوم بگوید که آمده است و من قال متر فقد و کمال گوید
 و وقت شد او را ندانسته است و من قال فیم فقد ضمت و هر که در چه صورت پس او را
 در ضمن خبر قرار داده و محاط دانسته او را چنانکه گوید در چه ممکنات و من قال لاسم
 و هر که گوید تا کجاست او را جسم دانسته و نهایت از برای او توهم کرده و من قال حتی م فقد
 غنایه و من غنایه فقد غنایه و من غنایه فقد غنایه و من غنایه فقد غنایه و من غنایه
 فقد الحذفه غیر کسی که گوید خدا تا که خواهد بود پس غایت و نهایت بر او وجود او قرار داده و هر که غایت
 بر او قرار داده پس او را با محفوقات شریک دانسته در غایت و این هر یک چنین دانسته او را
 باید او را در نهایت نیز با ممکنات شریک دانسته پس ابتدا در کجاست او صاحب اعجاز باشد پس حق
 کرده او را بصفت لازم غیر از ممکنات و هر که خدا را چنین دانسته تحقیق که گفته اند صورت ذات و صفات
 خدا یا مراد آن باشد که هر که نهایت بر او وجودش قرار داده پس او را جسم یا جسم نام و صاحب حد

(مستطیل)

و معانیات دانسته و محسوسات و غایت شش از غایت محسوسات خدا باشد یا غیر از تحقیق و معلوم دارد
 مندر شود و بنابر اول غیر که گوید وجود حق را نهایت است پس وجود او را مانند ممکنات معلوم بقایه
 و محسوسات دانسته که بعد از انقضای محسوسات وجود نیز متغیر و معدوم میشود و لازم است که وجود را از برای قدرت
 بداند و لازم است که صاحب اعجاز را شفق و صفات را نه بر ذات بر او ثابت کرده پس محسوسات در ذات
 شده و بچندین خدا فاعل شده و بنابر آنکه غیر از آنکه از برای او قایل شده پس او را واجب الوجود دانسته
 و محتاج لایله دانسته پس وجودش را زاید بذات دانسته و متعدد قایل شده و الله علم بر او اولیایه علم بر او
 لا یغیر الله سمیاء لا یغیر الله بالخیار المخلوق کما لا یحب و تجدد الخ و بعد از غیر
 و در مخلوقات بهم برسد از وجود عدم و سایر احوال ایشان با هست غیر در صفات حقیقه او
 نمیشوند چنانچه ممکنات محدود و محدود را خلق کرده بسبب این غیور که او صاحب حد و در گفته اند
 علم دارد برید در وقتیکه معدوم است که وجود خواهد شد و چون موجود بود علم دارد که او موجود است و چون معدوم
 بود علم دارد که او موجود بوده و این غیر از راجع بغير معلوم شود و در علم غیر از راجع به وجود و در وقت
 وجود زید را در وقت معلوم میکند و دانسته از برای آن که محیط بر او نیست نسبت با ضرر و حال و در
 از او منفرد است پس عند الله صانع و لاسم یا آنکه غیر از محفوقات خدا و غنی باشد و تجدد حد و در
 متصف بغير از احد لا یتبدل بعد از غیر و حد حق و حد حق فقرت که هیچ گونه کمتر با نیست
 و حد تمام ممکنات با فاعل شریک میباشد شریک است بگویند انسان و حد غیر از انسان است
 بلکه انواع کمالات با هست از اعجاز او غلط و بی وجه و من و صفات ذات و صفات غیر ذات

و گفته اند که این صفت از لوازم حیثیت است یا اعتباری که حرکت لازم دارد و در متحرک حقیقتاً باقیست
یا اعتباری که لازم در واجب با ممکنات شریک در حقیقت و در کمال باشد از باب اعتبار و نه الاشتراک
و لا تمنع من الازل معناه و لما كان في البرهان غير المبرور و درگاه مستحق محقق باشد و در ذات
او تفاوت باشد و ذات او واجب بر آنست که امتناع خواهد کرد از آنست که بودن معز او بر آنست
و هر آنست که بر آنست معنی غیر آفریده شده نخواهد بود و لوحه که در او اذاعت له اقام اگر تخدیه شود
از بار او عقبر بر لایسته تحمید می شود بر او پیش و مرکب خواهد بود و لو لم یتمسک التمام اذا لم یتمسک انحراف
طلب کرده شود بر او تمام پس لازم خواهد بود نقصان کیف یستحق الازل من لا یتمسک من کثرت طوین مستحق
از لا بودن می شود که امتناع کنند از عادت بوده کیف یستحق الاستیاء من لا یتمسک من الازل
و طوین انرا کند کسکه امتناع کنند از آفریده بود اذاعت فی آیه المصنوع و تحول و تبدل
بعد ما کان من لوازم غیر برگاه و حوادث خود بر آنست قائم خواهد شد و او علامه مصنف خود و هر آنست
و بعد او دلیل بر صانع است و دیگر خواهد بود بعد از آنکه او را مدلول می رسد استند و بر ممکنات و بعد از
او می رسد استند پس فی محال الحق غیر قول محال که اثبات حدوث از باب باشد بر آنست و لا فی
المسکله عن جواب و جواب سؤل از این مسکله ندارد و لا فی معناه له تعظیم و در اثبات او بر وجه تعظیم باشد
و لا فی ابانته فی محلی ضمیم و نسبت و جوار از صانع از مضموع بلکه لا یتمسک الازل من لا یتمسک و لما لایه
و ان سید مکرانک استماع میکند از انرا تا چون و امتناع میکند که ابتدا ندارد از ابتدا و بلکه درستی
بغیر سبب بر وجهی از علی محض و غیر نسبت بلکه پیش از آنست که در قبح و در انرا محال است و از او واجب
واجب صفت زاید باشد صند بر وجه لازم است

و گفته اند که این صفت از لوازم حیثیت است یا اعتباری که حرکت لازم دارد و در متحرک حقیقتاً باقیست
یا اعتباری که لازم در واجب با ممکنات شریک در حقیقت و در کمال باشد از باب اعتبار و نه الاشتراک
و لا تمنع من الازل معناه و لما كان في البرهان غير المبرور و درگاه مستحق محقق باشد و در ذات
او تفاوت باشد و ذات او واجب بر آنست که امتناع خواهد کرد از آنست که بودن معز او بر آنست
و هر آنست که بر آنست معنی غیر آفریده شده نخواهد بود و لوحه که در او اذاعت له اقام اگر تخدیه شود
از بار او عقبر بر لایسته تحمید می شود بر او پیش و مرکب خواهد بود و لو لم یتمسک التمام اذا لم یتمسک انحراف
طلب کرده شود بر او تمام پس لازم خواهد بود نقصان کیف یستحق الازل من لا یتمسک من کثرت طوین مستحق
از لا بودن می شود که امتناع کنند از عادت بوده کیف یستحق الاستیاء من لا یتمسک من الازل
و طوین انرا کند کسکه امتناع کنند از آفریده بود اذاعت فی آیه المصنوع و تحول و تبدل
بعد ما کان من لوازم غیر برگاه و حوادث خود بر آنست قائم خواهد شد و او علامه مصنف خود و هر آنست
و بعد او دلیل بر صانع است و دیگر خواهد بود بعد از آنکه او را مدلول می رسد استند و بر ممکنات و بعد از
او می رسد استند پس فی محال الحق غیر قول محال که اثبات حدوث از باب باشد بر آنست و لا فی
المسکله عن جواب و جواب سؤل از این مسکله ندارد و لا فی معناه له تعظیم و در اثبات او بر وجه تعظیم باشد
و لا فی ابانته فی محلی ضمیم و نسبت و جوار از صانع از مضموع بلکه لا یتمسک الازل من لا یتمسک و لما لایه
و ان سید مکرانک استماع میکند از انرا تا چون و امتناع میکند که ابتدا ندارد از ابتدا و بلکه درستی
بغیر سبب بر وجهی از علی محض و غیر نسبت بلکه پیش از آنست که در قبح و در انرا محال است و از او واجب
واجب صفت زاید باشد صند بر وجه لازم است

والجواب قوله ضرورة ضروري ان يكون ذلك ام تحق المقدرات ح جاز اذا امكن ذلك
في ذلك الوقت بحسب ليايس من البيوت عطف الخمس والركوة في احوال ام لا ح لا يشترط
الاعطاء في الاثر عشر سن اذ ان المكلف فاسق في الواقع هو كذا ان المكلف لا امر الله بشي
العدالة فيه من حضور المجلس المطلق وغيره ام لا ح يجوز اذا كان في نظر المطلق ماحول سن
من كونه عبادة المديون مع عكسه من اداء الدين ومطابقه من حاله كونه في اول الوقت
من ما يقرب من احواله في خطوط الرقيقة في اليه هو مضر حال الوقت مع انك في احواله
الملاحة ام لا ح لو كان هو اذ صحت لا يفتح وان كان حره ولا يمنع وحال الماء ولا يحل
فله باس وهذا هو من الموصفات التي لا يرجع اليه فله باس ولو كان حره من السب
وبدلتهم بطرحه من بطر ام لا ح كذا اذا كان معذرا في الغار عدم طهارته بقاء العقيد
لعمرك ان معذرا لو كان صلبا في وجه تحقيق عليه فله باس بطر طهارته حشر انش اليه الماء
في طهارته احواله كما هو الاصل في طهارة الكسرة اليه فله باس فله باس او لا ح لا يعلم
الاقرانه اليه فيها فله باس في احواله في المداومة وما لا يحل
في الجارية ارضي حجب للفقرة في قصير العلم ح ياي يعلم يعلم الغيوب
يا معلوم يا حكم يا خير يا خفي يا رقيب يا بين يا بين يا دور فان كان هذه الاسماء
محمدا (الحل بعين في ذلك من ارائه يتوهم من احواله في قصير العلوم في حشر من القرآن
ثبت لما ثبت في غير الاكثر من قول رب نعمنا على من من شئ من شئ الخمس والركوة
يا بعين او بالذم مع يتبين بالبين من احواله المكلف صلوه خمسة ركعات ونعم
لرايه ولم يعلم من يصح صلوته ام لا لا يعلم من كونه الاقام في الصلوة ام لا ح كذا الاقام في وتره

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. A vertical blue line is visible along the right edge, possibly a binding or gutter. There is no text or other markings on the page.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

به اینک نوشته اند حسن مال را یک دفعه میدهد باین یک شخص است پس در
 اموال را نیز مانند کاد و لاغ و ماده کاد و کوه سفید بقیه الحسن و احتیاط و غیره
 بیان فرماید جواب سرمایه را نیز از قبیل کاد و لاغ و اسباب آنها اگر از ارباب
 ملک خرید باشد حسن آنها را باید به و تمام چنین اگر بخواهد سرمایه را
 تمام کند مثل آنکه کاد را بزوج کند یا خوب بخرد یا بپزداده همان بگیرد در
 وقتیکه چیز زیاده از ارباب ملک باشد و اما مانند ماده کاد و کوه سفید بقیه
 احتیاج بشیر و مات در دهن آنها نیز باید بیک فروش برسد بجز در این اشیاء
 آنها هم رسد و آخر موند میدهد اما احتیاط در دادن است بلکه را هرگز اگر
 منقول و در خانه اخذ است و اگر احتیاج باین تا بکشد و فراق باشد
 خود او شریک بکند بقیه خانه از احتیاط است پس شخص نیز دارد
 در حق آن ارزش دارد و او را بایع میکند بجهت زیاده مواد درخت از آن
 او نیز همان میرسد حکم حسن او را بیان فرماید جواب حکم کوه سفید و ماده
 بالنسبه با احتیاج و غیر احتیاج در این چهار است و فتنه و احتیاط همان
 است و گفته شد در جمع هر دو شد عمدت و کثرت و در هر قسم ششیم
 است در مورد اعیان مرقوم است در شخص سخیه میگویم یا شیره شله حسن از اموال
 بعد و میگویم و بشیر و برادر و سایر بخت و صرف موند خود را بدو بکمال سخیه من

به اینک نوشته

به اینک نوشته است حسن ندارد اگر این چنین صرف کرد و بخت من دیگر در همان سال بدارد
 حسن نصف این را احتیاط به و پس در مورد اعیان مرقوم است با یک حسن بر آن اتفاق است
 شخص حسن از اموال و عین اعیان را در وقت شریک شدن بکند و در وقت و بخت
 بقیه بقیه من کنم شد و در وقت شریک شدن بکند و در وقت و بخت
 اگر هم کند یا کوه سفید بقیه حسن شایع میگوید به باید بطریق او را شریک باشد جواب مسئله
 قسم است آنچه از مرقوم الاسد میرزا در دست است و همچنین احتیاط بکند احتیاط
 و در سنده قضیه در مورد اعیان در وقت شریک شدن سابق هر چه باشد مدافعان
 فرض حسن دارد و از آن عمدت تا از مذاق سرکار میرزا در دست بکند به عله در آن گفته
 عله مخالف است و شد در وقت شریک شدن مرقوم اعیان مرقوم است در وقت شریک شدن
 است پس اگر بقیه حسن را در ملک بخرند ساکنان شریک یا بخر جواب در وقت
 بعین همین بخرند شریک شوند و اگر در خرد بخرند بقیه حسن به بکند در این صورت احتیاط
 کند در شرکت ایشان و اجماع این است در هر دو ملاحظه شود اگر مرقوم مصلحت حسن
 باشد ملک به و الا لیس به حسن نقصان را است تا نیز با نفع مباره بکند یا بخر
 و در آن خرج عطف و همچنان بدو شریک تمام شود از اموال و برادر و عرنه نیست اما بخر و همچنان
 عله و وضع کند آن بکند هم حسن را از مال حسن عله و وضع کند یا از شایع
 کس جواب اگر مال حسن از خرد بخر یا نیست صرف موند شایع ملک یا کوه سفید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بقدر احتیاج از چیزها میگوید بنشیند و نشوید و از آنجا که بگوید و اگر بفرستد و بگوید
چرا آنکه میت از باران کند و مانند این باشد و چنانکه از هر دو وضع کنند حق و در آن
بعضی چیزها را بطریق میهند مانند مرغ و گوسفند و گاو و اسب اینها را به دو پند
جواب میدهد و به دو پند میفرستد و در حق آنها احتیاط میکنند چنانچه در توحید احتیاط
در شرف غرض واجب میشود و مرجع آن به هر چیزیست که شایسته کمال
و یک فایده بود از موقوفه است و احتیاط کردن بصورت از اهل علم و شریعت و کرامت
من لایحظ مانند بر اعمام و بر احوال و در بعضی از شایسته است که بگوید
بر دیگریت و حق او که باید مانند اولاد و ازواج و غیر اینها بگوید
نه و بوجوب غرض است احتیاط است که از موقوفه نه آتی که از شایسته
بگوید باید غرض او را به **مسئله** اگر غرض کند و هرگز مانند بگوید
و کند و بعد از این باید غرض ندارد اما در وقت ادا دین احتیاط کند
و در دادن مخصوص اگر از شایسته خود مال در قرض کرده و گرفته در داده باشد
به **مسئله** اگر شایسته را به بهر شئی از اموال تمام خود و باغ و ملک بدون
احتیاج بخرده و او را به **مسئله** اگر بخواهد او خراب شود مال او را
داند

دزد به برد اگر بخواهد خراب از شایسته مال مسروق را با وجه احتیاج هر چه ضرر نماید
به بهر والا خواهد از شایسته بعد از خرابان کم کند و نمیتواند مستند به شایسته تمام بود قسم
یکسان است که عادت جاریست و در دادن او مانند مال است این قسم را احد موقوفه است
در کم لایست که عادت جاریست و مانند شایسته جرم پس در این قسم از حق را شایسته را
ظالم به برد یا بغیر او چیزی نباشد باز از موقوفه عموست و الا با غیر این باشد بخواهد شایسته
را به بهر یا غرض هر چه کند حکم است مستند به بهر یا شایسته نیز مال محسوب باشد و در غرض
با و نمیکرد داشته او لا آن مال اگر از اموالات در موقوفه از هر خرج مانند غرض
ملک است و قرض و طوق و احتیاج خارج بر شایسته است و اگر از اموالات در موقوفه
ند از هر خارج هر چه غرض و در غرض و اگر بگوید بعضی قرض بقیسطند اما با احتیاط
در عدم خارج از موقوفه است مستند غرض از مال ابدار

من شرط آن که کتاب الحجة صحیحی را از آنکه مقدم بر کتاب الحجة ام لا حجاب از آن کتاب
 من کتاب الحجة از آن که صحیح و از هر یک از آن صحیح و بمقتضای او بمقتضای عدل آن
 در غیر صور المذكوره لا یجوز انتقای من کتاب الحجة من بعض المقدم بعلم معتبره بحسن اثر ام لا
 پس معتبرش از آن علم الحلف انه عالم او فان في نجاسة شره من علمه اعتبار ام لا
 الاعتبار من اذ اذن الحلف في مسئلة انه قد الحجة لمیت في حال حوته في تلك المسئلة بخبره
 النجاة ام لا ح لا یجوز البقاء من لک ان اشک عالم بان التور لم یحضر العلم و العلم بخبره
 التور ام لا ح لا یجوز البقاء من فرض کون انک منطلقة من العلم بعد معتبره نجاسة شره معتبره او علم
 مع علم الحلف ان انک الشره من مثله و کان علمه بحکمت ما من قاطعه تا لا یخرب بعض احتمالات معتبره
 بر صلاحت کون مجرد الامکان ام لا ح لا عبرة بامثال الاحتمالات المفروضة من طعن المصداق
 صلوته الاحتمالات بعدم حرج الحرف من غیرها معتبره و از جهرا ام لا ح مع فرض اوقف الیاس به
 من لرضی الرویة بحفاوة

من شرط آن که کتاب الحجة صحیحی را از آنکه مقدم بر کتاب الحجة ام لا حجاب از آن کتاب
 من کتاب الحجة از آن که صحیح و از هر یک از آن صحیح و بمقتضای او بمقتضای عدل آن
 در غیر صور المذكوره لا یجوز انتقای من کتاب الحجة من بعض المقدم بعلم معتبره بحسن اثر ام لا
 پس معتبرش از آن علم الحلف انه عالم او فان في نجاسة شره من علمه اعتبار ام لا
 الاعتبار من اذ اذن الحلف في مسئلة انه قد الحجة لمیت في حال حوته في تلك المسئلة بخبره
 النجاة ام لا ح لا یجوز البقاء من لک ان اشک عالم بان التور لم یحضر العلم و العلم بخبره
 التور ام لا ح لا یجوز البقاء من فرض کون انک منطلقة من العلم بعد معتبره نجاسة شره معتبره او علم
 مع علم الحلف ان انک الشره من مثله و کان علمه بحکمت ما من قاطعه تا لا یخرب بعض احتمالات معتبره
 بر صلاحت کون مجرد الامکان ام لا ح لا عبرة بامثال الاحتمالات المفروضة من طعن المصداق
 صلوته الاحتمالات بعدم حرج الحرف من غیرها معتبره و از جهرا ام لا ح مع فرض اوقف الیاس به
 من لرضی الرویة بحفاوة

الكتاب المذكور في اللغة والنحو
الكتاب المذكور في اللغة والنحو

مورخہ

105

صورتی که از غیر زمان هر چند یافت شد بکار آن نفع ندارد و روزی که کتب از دال

الحمد لله رب العالمين

44

والاحرامات قصد و غایت از بر استغنیه نه حکم و از بر جالس چهار جهت
اول مرتبه الشاق و دوم ترک نماز و صورت قدرت سیم خود و جواز
برادر و دیگر در صورت امکان از بر جالس استغنیه این سه و وجوب از بر از
مجلس معتبره احتیاطا و از بر غیر مستقیم همان وجوب جناب فایده باید دانست
نمود معتبره حدیث بر او جاری شد و قرآن از نظر می رود مانند کذب و پلشت
و کتف باقی پارتان بگذاشت و بگذاشت زانکه با وجه یک فیه تر از
اوت و کتف سینه زن با وجه یک و نه با ساق او نه از رتبه غلبه
جمع غلبه بر باطله یا محله بر چهار قسم است اول صریح میگوید خداوند
شبهه غلبه بود او نیست دریم صریح به بر نمیکرد و با بقیه میگوید و نه طریقه
مستوفی شریک میگوید خداوند برودت این ام جایز نیست بر ستم
و نه صحت است و نه با کراهران نه شکر و نه کراهران اگر کراهران باشد
به با و میگذرد در این صورت هم احتیاطا ترک کند چهار بعضی غیر مستقیم
از این قسم نباشد بلکه از صفای اگر کراهران باشد قطع نظر از تقصیر او را به
و این قسم کتب ندارد ستم تقاضی در غلبه و سایرین مانند تقصیر نظر بر
جایز نیست ستم تنبیه مردم در عفت غلبه فرموده و ستم عیان حرام است
باین معنی که ستم را بر سر آتش خیال نه بر حق او بکن و عتله

در این
قسم
است

در این
قسم
است

که بعد از این سود طریقی باشد شخص عمر را در ستم بقدر سابق با او سود که
سود کند و از سود تو باشد و لغات کند و طریقی نیست ضیاع بقدر طریقی
سکه باید بداند و غلبه بر باطنیه باشد و ضعف پیدا میکند مانند غلبه عالم
باطنیه که هر یک باید در جسم باطنیه و سید باطنیه برسد فایده باید دانست که
دو ستر در تیره نور و معلوم است که باطنیه غیر از آنکه واجب است و در شش آنها که از
که کسی است باطنی با حرام زده با و له حیض و دافع شفعین خود صاعد علیه
و آله که از چهار کس راجع در تیره نور و جبرئیل با له که تیره نور و جبرئیل
و جبرئیل نور و جبرئیل نور و جبرئیل نور و جبرئیل نور و جبرئیل نور
قسمت اول می باشد اگر او را ستم میسر هر کس که ستم را در او فرست
دریم غلبه او بجهت شنیدن و ترک کردن او با احتیاط یا غیر جائز بلکه واجب است در
و قبح که بکن از این از معصیه یا زنا نیست سیم معصیه بر غیر باشد او هم جائز بلکه
بفرایط طریقی ستم از ستم واجب بلکه از اجبار ستم بر ستم بر او چهار
صریح غیر متجاهل به یک است قسم زنه جایز نیست بلکه شکر است از او و افترا
در نزد بعضی در نزد این ان می باشد که غلبه بر طریقی و طریقی بر قسم غلبه
پیدا او خود ندارد بلکه ستم را مستحق میدانند و مال مردم را بکنند جایز بلکه
و اجتناب از ستم باشد من حیث فقر بلکه از اجتناب ستم از ستم شافعان میگویند
و هم آن است که ستم از ستم میزند و افعال خود را طریقی و نا خوش میگذرد

و خود نمانده و هر چه بشمار غلبه و فخر است و هم استیلا و فتح مستی است از روح
 و حسن ایضا الله تعالی میفرماید در باب غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی
 در کتب ایشان مطروحات و احادیث و عقاید و حکم میکند که اگر ابتدا درون
 است و بخواهد او را باز دارد از غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی
 و در روایت چهارم دفعه مر از مغرب و از غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی
 چه قهر است و احوط میفرماید در اخیرت فایده اما فقیل قول در غلبه از جهته عدم
 محاربه او یا اذاعه و افاق و استعجاب و حاصل غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی
 خود و دیگر آنکه غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی است و اجابت است پس باید
 یا احتمال یا تقیید در این مسئله محو باشد اما قوی از غلبه پس اگر او رسیده و نرسیده شده
 حجت بر حواهد و اگر با نرسیده پس در نزد محقق غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی
 نرسیده قوی گفتنی میکند و استرعاذ لازم نیست بلکه خبر داده و دارد و محقق قوی
 است اما محقق قول آنچه پس از آنکه مخصوص در کتاب است و رقابت او حق در خبر روز
 قیمت را بدید و بهیچ وجه سر او بر نبرد و اذیت کردن نرسیده بلکه بر مشغول مصیبت دید
 نه از ترس و نه در وقتیکه لایب است طبع میکند زیاده بکسب لایب است و بهیچ وجه
 بغیر سببه حق رقابت آنها در وقت عدم بدل به پنهان غلبه و فخر از آنها نیز محقق
 امر معروف و غیر واجب نیز از نکلوان از واجبات اگر است و در حق فخران خود محقق
 و امر و نرسیده اند حق در باب الله رسیده و نشن سید از محقق و محقق و محقق و محقق

المحقق

از آن در باب الله از مال شخصی از محقق میفرماید از محقق و محقق و محقق و محقق
 از آنجا که هم امام علیه السلام غلبه و فخر و شکست و غلبه و فخر مستی و محقق و محقق و محقق و محقق
 و در روایت نیز بر این است و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق
 نیز فقیه کند و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق
 غیر محقق و غیر محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق
 محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق
 و اجاره او را و تصرف او را و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق
 جایز ندانند و از محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق و محقق

بجانب

بسم الله الرحمن الرحيم
 كتاب العقيقة وهو من اجزاء الجنتين اربعة الاصل الصدقة وعقبة العقيقة اما الجارية فمقتضى إطلاق العقيقة عليها
 لانه والعيادة وقصود من الموجب من شرطها القرينة فاعجز الرجوع فيها بعد القبض كمنع من
 العقيقة ان رآه الا القرينة عوض ومغفوة منها حرم عاينها ثم خرج غيرهم الامم فتصور متمسك وبغير اتصال
 الحوزة الكوة الغرض وتجر الصدقة على الذمة لا الحوزة وان صبر وصحة السر افضل الان منهم بالركن
 او قصده بها متبعة النسيان في السببه وتسمى كحة وعطية وتنفق الى الباب في العقيقة
 كقولك وبنتك تخلصت كقولها والعقبة ان الواجب له وبه سبب العقيقة اما اذن في ذلك
 زمان يمكن فيه قرضه وقيد العقيقة من سببه ثم في العقيقة غير ذلك فاقرب الواجب العقيقة في ذلك
 كغير الجارية العقيقة والاشترط في الابراء وهو سقاط في ذمة الغير العقيقة لا سقاط والعقبة جارية وكما
 في اشترط في السببه القرينة لا صفة لكن بالانساب عليم ومع العقيقة لا صدقة في عدم الرجوع اليها في كره
 تقضي بعض الولد في بعض الاثر في العقيقة حصة العقيقة ولو نشأ لا حقيق وبيع الرجوع في العقيقة
 الا قبض من لم يعرف الوهب في العقيقة متعلقا للعين او نقلا للكل اوه نفس الجارية لا يستند في
 متغير للعين كقصد العقيقة في الحظ على الاقرب من تزويج الوهب من ان العقيقة في
 او يورث عنها بافتقار عياد او يورث او يورث او يورث حرمها او يورثها او يورثها ولو كانت
 لم يرجع بالارث الوهب ولو زادت زيدا لم يورث الوهب الوهب في العقيقة

الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ
الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ

الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ

الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ
الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ

الحسين بن علي بن ابي طالب
السلام الله عليه
في يوم الاثنين
العاشر من شهر ربيع
الثاني سنة ثمان
مئة واربعة
عشرة
هـ

٤١

سوال ابتدا آنکه کیفیت موم سوز و کیفیت تغییر القدر احتیاج توکل و فعل و رای و ورقه مرآتیه

امروزه

45, 11

الحمد لله الذي جعل العلم نورا والدين هدى
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد

والعنه وعلو الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

$$\begin{array}{r} 20352 \\ 21028 \\ \hline 23060 \end{array}$$

والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

والعنه وعلو الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور
 والجمع في عدد الجاهل منور ومقابله منور

$$\begin{array}{|c|c|c|c|} \hline 1 & 2 & 3 & 4 \\ \hline 5 & 6 & 7 & 8 \\ \hline 9 & 10 & 11 & 12 \\ \hline 13 & 14 & 15 & 16 \\ \hline \end{array}$$

سفید است بعد از آن روز بعد از آن پس و بعد از آن سرخ نیز می گشت و کبود و سبز و مکرر است سرخ نیزه حقیقه
در خانه و جامه سیاه در همه وقت که حمامه و عیال و مرده و اگر حمامه و عیال هم سیاه نباشد میرفت
در وجه حدیث تعریف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که پرنفیس جامه ها سفید را که ان
بهترین بکارند و مرده در جوراد را که کشیده برآوردند از حضرت صادق علیه السلام از کعبه بسیار باز
چهره مرده قصه کرده است چون لباسها بپوشد و غلبه بودن استعین با او از راه دیگر و روای کشیده به
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه از عاب رانده از سر افکنان بود غیر مدینه و از راه نصرت

0	100	1	2	3
1	100	10	100	10
2	10	100	10	100
3	10	10	100	10
4	10	10	10	100
5	10	10	10	10
6	10	10	10	10
7	10	10	10	10
8	10	10	10	10
9	10	10	10	10

[illegible]

شماره اول داخل سایر گوشت مرده چگونه است تفصیل نیز آنکه وارد مثل
 حصه و غیره مفصلاً فرمائید که بقدر از غذای گوشت بعضی از اوقات
 در احتیاط مخصوص مانند کبچک و کبوتر و بوی هرگاه بقس باشد که شتر
 مستهلك شود که عرفاً صدق بقاء او در آب گوشت یا کباب یا ترک عرق آب
 گوشت از او و غیره گوشت ضرری دارد مگر اینکه بخش باشد مثل فوف که آن مسلم
 و دیگر است سؤال اگر در میان رعیت و مالک از ازار عارض است یا جاریه
 داخل کدام عنوان است بعد از آنکه در دست رعیت دارم آنچه او را سه گوشت میکنم
 و بوم را بخرم که مالکیت معینی هم میدهد بعضی چیزها مثل ادم و الاغ بقدر
 احتیاج میدهند اگر چه معلوم است اما مفصلاً معلوم نیست چه صورت
 دارد اصل مزارعه باطل یا صحیح است و اختلاف در چه صورت دارد اگر
 باشد عمل گذشته چه صورت باید کرد جواب این طریقهای متعارف مزارعه
 نه جاریه و عدم معلومیه مفصله بالنسبه با آنچه بر آنها شرط میشود متعارف
 لازم نگردد و اگر خوی است که صدق معلومیه در آنها نمیشود مشکل است
 احوط اگر گوئیم اظهر مزارعه تعیین و در اعمال گذشته هرگاه ابا و معا طایفه
 و متعارف متعارف نیست معنایان حضور صیغه مزارعه لازم بوده که آن رعیت
 راضی بوده این بذل را کند این مالک هم راضی بوده هم راضی بوده که او
 در ملک

در ملک این تصرفیست که گفته در زمین در بعضی بخوی از صلح معا طایفه
 راجع میشود و در اینست که عیب نداشته باشند و هرگاه مزارعه احتیاط
 بایر از جریده یا سبزه جریده نباشد و الا احوط است سؤال همین آب و ملک
 که در دست رعیت است مالکیت هم میدهد و هر کس زمین میدهد
 و در آب معینی هم وارد آنکه از این آب زمین خود بخوام بگیرم در دست
 مال عروق رعیت است رعیت میتوانم با غیر و اگر در زمین ملک خودم که
 در دست رعیت است و در اول سال قرار شده بعد در وسط سال ملک
 و اگر بخوانم بیاورم که مرا هم مرتفع رعیت بشود چه صورت دارد جواب
 که رفتن بعضی اراضی که در اول سال جزء معا طه مزارعه ولو معا طایفه بوده
 بدون رضای عامل مشکل است مگر اینکه معا طایفهای متعدده بالنسبه
 به طاعت اراضی باشند و هنوز بالنسبه باین قطعه تصرفی و علی
 نشد باشد در مزارعه حق مرتفعی نیست مگر اینکه شرط شده باشد و
 هرگاه رسم متعارف بر بذل است قریب باشد که بمنزله شرط باشد
 احوط عدم تخلف از اوست سؤال متعارف را فقها گفته اند
 باطل است و این را رسم است که زمین را رعیت بر میدارد

مورد اشیا را میگوید در او هر چه میباید بعد از شریعت باشد
 سه کسوت میکند او را جمله جواب مسأله مذکوره شریعتی نیست که اینک
 بخوشی بخشد بطریق شرط و فرض عقد صلحی باشد که در اصل در آنها
 یا غیر ذلک او را شریعتی نمایند

کتاب الیهراث

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الیهراث فی حصص الارض و المویات و الموانع من وجوب الارث السبب
 هو الاتصال بالیاء یا بنیاء یا نسبا یا زواجا یا احوالاً و الارث ثلاث و السبب
 الاتصال بالزوجة فالأب ثلاث مراتب و للأولاد الأباء و من أبائهم و الأولاد و
 نزلوا ثم الذیة الاخوان و لیثم الاخوان مطم و الاحداد و الحیثیات کل فصاعدا
 و الاولاد الاخوان فاما لم یبق فذلک لعدم الطلاق الاخوان علیهم ثم الذیة الاعمام و الاخوان
 مطم و الدیة و السبب الزوجة و الاخوان و من احوالهم و الزوجة و الاخوان
 فجامع حرج السبب و الارث و الباقی برتوان مع الارث بطل مع عدم برتوان با
 ترتیب و اما الموانع فادکر فی حق الارض الکفر و منیع الارث الکفر مطم فبیرث الکافر
 المسلم و ان لم یکن یؤمن و المسلم یرث و بمنع و رثة الکفر و المنع بیرث المسلم
 على خلاف و لو لم یختلف المسلم کان میراثه للمعتق ثم ضعیف الحجة ثم الامام و البیة
 الکافر فیکال کجدا و الکافر فان ورثته لقدمون علی الامام و اذا اسلم الکافر فیرث
 قبیله قسمة ثلث الارث ان کان سوا یسلمه کما و لاده و الفرض بالارث ان کان
 الامام کما و اخوة و لو اسلم بعد قسمة او کان الوارث واحد فله ثلث و لو فتریر
 الامام نزلت الوارث الواحد اختلاف و الزوج کما و لو حیدر خلاف الزوج

حاضر شد و چون در آن وقت که قبضه واقعه حاضر شود در آن وقت
 و مادران آن ~~مجلس~~ بر خندید و غیر آن جایز است اما بهتر است
 اینست از آن و از آن بجز قرائت و عزائم و از آن بجز قرائت و عزائم
 حق قرائت است و از آن سهم تمام در باب عزائم و از آن بجز قرائت و عزائم
 دادند و در مقام حججه امر است و از آن بجز قرائت و عزائم
 بودند و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم
 افتد مال غیر محرم و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم
 رادت و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم
 و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم
 و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم
 و از آن سهم تمام و از آن بجز قرائت و عزائم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم هو المتعبد الكريم
الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا
أحكام شرايع الدين بأمرنا الحكيم المزمع الزيد
وافضل الانبياء والرسلين وترشد الكتب المبين والنبيا
الحكم المبين والصلوة والسلام انزلنا الا انزلنا الا
محمد حام النبيان وعلى اله الامم الجاهل الكرمين امنا
على خلقنا جميعا ولعننا الله على اعدائهم وحقا فيهم
ابدا لا يجين ودر الدين وبعده لقد وقفا برحمه من
الزمن لصعوبة الاخر الاخر المومن الزكي الامم اللعين
المؤمنين بوفيقا الموفق الا الله السبح اسمك ربهم
الطاب ثنتا ويرضا فوجدنا صاحب المغانم العلية
والدرجات السنية الكمال في العلم والعلم زاده
تأبى له رفقاً وترفقا من حقيقته تبه التقيد المصوب
ادج الاجتهاد فاجرت له ان يجتهد ولا يقيد
ويقتى ولا يستفتى بشرط الاهتمام انهم وعدم المسخ

في

في تحصيل الاحكام من مدرستها من الكتب في السنة
والاصحاح ودرسيد العقيدة مع الرجوع الى كتب الاصحاب
المصنفة في هذا العلم المبين التدبر والافتقار فانهم
شكروا من عبيد الله قد استغفروا منهم في تحصيل المطالب
من الادلة فقد في وجه لم يتفقوا اليه في كل
الغوية والاجتناب عن الفتور لا لا يوجب علماء
لا عملا واجرت له ايضا ان يرد عن كل ما صح في
من كتب الحديث والفقه والتفسير واللغة والاصول
والدعوات قد رويها كلها باسمه في الفصل العجوة
الا عليه المدا في هذه الاعصار الحظرة والعقبة والاستبصار
والتهذيب في الكتب الحجة في شتات الاجزاء الزيد والويل
والبحر عن العالم الربا والجر الصمد اجماع العقول
والمتقول في الفروع والاصول مع التقيد
والكلمات البوراء اخر اخر عند الاحسين بن الاثبات
تقدم الله بغيره واسكنه بيوحات جناته عن النبي

٢٨١٢

واستفاد الشيخ الفقيه النجفي محمد حسن جملته من الشيخ
 السيد جواد العامل عن شيخه وعن شيخه شيخه
 واستفاد استاذنا الفقيه الفقيه والشيخ الزاهد عفيف
 عصره وحيد دره مرشدنا بالملقب بـ الشيخ الاسلام السيد
 بن محمد البرقي وعن شيخه واستفاد من علمه اعظمه
 الفقيه الحاضر والعالم البار علي بن زين العابدين
 عن المحقق المدقق مفتي الدين الاصول ميرزا ابوالقاسم
 القمي عن شيخه استاذنا الكاشغري الفقيه خراساني
 البهبهاني والاولاد الشيخ الفقيه العارف الرباني الفقيه
 الذي ليس له ثمة الشيخ احمد البرقي عن السيد محمد بن الرضا
 بحر العلوم عن شيخه وعن شيخه واستفاد العالم الحاضر
 ميرزا ابوالقاسم النعماني عن استاذنا المحقق السيد الطباطبائي
 عن شيخه واستفاد الامام محمد باقر في حقه من استاذنا
 والده الفقيه العابد خراساني والامام احمد بن محمد
 عن شيخه ميرزا ابوالقاسم القمي السيد الطباطبائي عن شيخه
 كلهم عن استاذنا الامام محمد باقر في حقه من استاذنا ايضا
 عن العالم الفاضل الحاضر السيد استاذنا فروع الشيخ

هذا هو الشيخ الفقيه النجفي
 الذي كان له اليد الطولى في
 هذا الشأن

واهوت له ايضا ان يروى عن كل صاحب رواية من كتب
 الحديث والفقه والتفسير واللغة والاصول
 والده عاقل في رويتهما كلها باسانيد المنصبة
 الصحيح لما عليه المدارسة في الاصول الفقهية
 والتهذيب والاستبصار والكتب الجامعة لثبات
 الاضمار الواضحة والوسائد والبرهانين
 واستاد الفقيه الماهر المحقق الشيخ محمد حسن صاحب
 الجواهر عن شيخه السيد جواد العامل عن شيخه وعن فقيه
 واستاد الفاضل العام المصنف البحر الزمان تحقيق
 عصره وحيد دره فقهه يد ابيه المحقق بـ الشيخ الاسلام
 السيد ابن محمد بن عبد الله عن شيخه واستاد من فقيه
 اعتمد الفقيه الحاضر والعالم البار علي بن زين العابدين
 كلنا عن المحقق المدقق المفتي فوازين الاصول
 ميرزا ابوالقاسم القمي عن شيخه استاذنا الفقيه العبد
 في المفاخر الامام محمد باقر البهبهاني والاول من الشيخ

لا خوند ملا حسين

الملف

العارف الرباني والهادي الصدوق الذي له نانا الشيخ
 احمد الجواني عن سيد محمد مدرس ابن الرضا عن جده
 من مشايخه وعن شيخه واستاده احمد الكاظم ميرزا
 ابو القاسم الهندي عن استاده المحقق السيد علي
 الطباطبائي عن شيخه واستاده كاتر ورويهما
 عن احمد الفقيه الكاظمي الرازي عن شيخه
 ميرزا القاسم والسيد الطباطبائي ورويهما
 كلهم عن الاستاذ كاتر ورويهما عن الامام الجليل
 الكاظم السيد السيد شفيق عن مشايخه في الاقايد
 السيد محمد الفقيه السيد محمد باقر الملقب بحجة الاسلام
 عن مشايخه مشير ميرزا ابو القاسم بقرة الشيخ الفقيه
 الشيخ جعفر شيرازي السيد الطباطبائي عن كاتر
 وعن الفاضل ميرزا ابراهيم الخوانساري عن سيد محمد الفقيه
 اخوان عن سيد محمد بن علي بن السيد الطباطبائي
 صاحب الرياض عن كاتر ورويهما عن سيد الفقيه صدر

ملاحيين

لا عنده من احسين

عن
ميرزا محمد

الد

صدر الدين بن الشيخ سلمان المصوني والشيخ الفقيه
 الشيخ جعفر السيد الفقيه السيد الحسيني عن والده
 عن كاتر ورويهما عن الشيخ احمد عن الشيخ الفقيه
 الشيخ حسين عن زين الدين محمد بن محمد بن احمد
 عصفور الجواني عن السيد محمد بن احمد عن عمه الشيخ
 ريف صاحب الحدائق ورويهما عن كاتر
 الكاظم محمد بن احمد الرازي صاحب المستند عن
 والده احمد بن محمد الرازي عن والده احمد
 محمد الرازي عن مشايخه البقية في البلاد والكواكب
 السبعة في البيع الشداد والشيخ ريف الجواني ورويهما
 باقر الهندي والشيخ محمد مدرس ابن الشيخ بهاء الدين
 الفقيه العاملي والشيخ الفقيه محمد جعفر البهيد
 والشيخ الوصي محمد اسعد بن محمد بن الحسين المازندراني
 والشيخ الفاضل محمد كاتر عن السيد محمد بن احمد
 والشيخ النجاشي محمد بن محمد بن احمد الكاظمي ورويهما

عن
ملاحيين

لا عنده من احسين

لا عنده من احسين

وعاقدكم كمن مغلوباً ان تكون له ساعات ساعة نارية
 وساعة يجاس فيها نفسه وساعة يتفكر فيها صنع الله اليه
 وساعة يخلو فيها بخلافه من الخلال فان هذه الساعة عون
 لتلك الساعات وسنجام للقلوب وتزيع لها كد
 قال ربه يا ابراهيم المؤمنين كيف يجاس بنفسه قال اذا صبح
 ثم امسى صبح

ابن محمد تقي المجلسي و اوسا من محمد بن الحسن بحر العلوم سنان
اليها فكنة من الطرق ما هو ابركها و اشرها المعروف
بحديث الهند الذر في بعض الكاظمين و وصفه من انه
نافع لاسكتاف الصموم و تفرج الغموم و رفع الرجم
بدل الامراض المرقة و الادوية الهائلة الكاظمة حتى الصرع
و يجنون بجميع الفنون و يغفروا الاثمدل و ضيق العيش
و الاشدال و خربد في عين العين للصبيان
و يجلب به الرغائب و يرفع به الرغائب و يجلب
به كل اخيرات و المواسم الملك الوهاب ينفع
به الامر بعينه بعد الموت حتى شول سكره كبرها صرح
به الاخبار و هو تارة من البعض الاجل الابرار و كتب
صاحف غايه المرام و قال لا بد ان يكتب او يقرأ
جميع رجال السنة قلت بعد الاثمدل لاسا و الائمة
وسيد الامة و هو ما اخبرني به اجازة جماعة من العلماء
الاعلام و اشراف الائمة و هو الروضة المظروعة ابن

ابا

ابا طالب امير المؤمنين عليه السلام و فذاه ارواح العالمين
و ابرك الارضه و هو يوم القيوم و ابرك الاوان و هو يوم
الظهور يوم منهم الاستدال امام المحقق العقاب المدقق
العلم المشيد فورا بعد ارك الحلال و الحرام فمخيل
الاسلام و كنهه الانام الذر سبب مجمع النجوى قصر
من ان بدلوله ساعد محيط طياره و سبب حطع
النيرين العجز من ان يقرب الى ساقه اخي فكل
العالم الرباني و الزاهد بعد ان ابا جبر صيد
ابن محمد عا كنهه ادام الله اياه و رفع عا روس
المسلمين بخدمه و منهم الشيخ الزاهد العابد العالم
المجاهدين العابدين بن مسلم المازندراني و منهم
الشيخ المجيد القادر الشهدج حيدر بن محمد
الكاظمي دام الله عواستهما جميعا من الشيخ الامام الهادي
حقه ابرك الوجوه و الالهام كاخير لخواهر الكلام
من فرائض علمه ائمة الانام العبد الذر فخر ابن حسن

بن كبر الابرار عن ع ابن عمرو عن الحسن بن محمد
 جمهور عن ع ابن موسى الرضا عن ابيه موسى بن
 جعفر عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين
 عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه ع ابن ابي طالب
 عن النبي صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
 عن حماد عن ع بكاه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 عن المومع عن ابيهم قال يقول الله تعالى لانه
 وقبر سلطانه وعز برئانه ولاية ع ابن ابي طالب
 حصني فمن دخل حصني امن عدا الله في رواية
 امن نار روي في الخبر امن من عدا الله ثم قال ع ابن
 نذر من كل كتاب حصنناه بالذكر رواية لشخص
 به اسند فمن كتاب التمهيد للحسين بن سعيد الابرار
 فبالاسناد عن المفيد عن جعفر بن زويه عن ابيه عن محمد
 بن عبد الله عن احمد بن محمد بن الحسين بن سعيد الابرار
 عن بعض اصحابنا عن ابي جعفر عليه السلام قال

عن ابيه جعفر
 ابن محمد

صحيح المطافيع

وكان في
 راي
 في كتاب
 في كتاب

م

مروي عن ابي عمران عليه السلام برصد بعضه تحت حايطة
 وبعضه خارج قد شعثته لطلاب وقرقة لطير
 ثم نسي فرقت له من يته قد قلها فاذا هو عظيم من
 عطاء الله بيت عا سر بر سجاة بالدر ساج من حله
 اليع فقال يا رب الله اهدك عدل حكيم لا تحور
 هذا عبدك لم يشرك بك طرفة عين امته تنك
 المنيته وهذا عبدك لم يؤمن بك طرفة عين امته
 مهدد امية فقال عبد رانا كما قلت وهذا عبدي
 كما انه عند رسيته او ذنب فامته تنك المنيته لكي
 يلقاها ولم يبق عليه شيء وهذا عبد ركانت له عند حسنة
 فامته مهدد امية لكي يلقاها ولم يبق له عند حسنة
 ومن كتاب المؤمنين فبالاسناد عن الحسين بن محمد بن
 عجلان قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكر
 اليه ربه فقال اصبر فان الله تعالى يعبدك في جنة
 ثم نكس ساعة ثم اقبر ع ابن جعفر فقال اصبر ع ابن جعفر

كيف مو قال اكلك الله ضيق منتهى وامله بأسه
 حاله فقال انما انت في السجن تريد ان تكون على
 سعة ومن الكافي فيها الاسناد عن جعفر بن قزوين
 عن محمد بن يعقوب كوفي باسناد عن الحسن بن
 علي العسكري عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 المؤمنين عن النبي صلى الله عليهم انه قال مات
 يوم لبعض اصحابه يا عبد الله اجبت في الله والبعض
 في الله ووال في الله وعاد في الله فانه لا تنال
 ولاية الله الا بذلك ولا يجد عبد طعم الايمان وان
 كثرت صلواته وصومه حتى يكون كذلك ومن
 الفقيه فيها الاسناد عنه باسناد عن عبد العظيم بن
 عبد الله الحلي عن ابراهيم بن ابي محمود قال قلت
 للرضا عمه ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس
 عن رسول الله انه قال ان الله يتغم ينزل في كل
 يوم

ليلة محجة الى السماء الدنيا فقال لعنه الله المحرقين
 الكلام عن مواضعه والله ما قال رسول الله كذلك وانما
 قال ان الله ينزل ملكا الى السماء الدنيا لكل ليلة
 في الثلث الاخير واليلة الجواريل الليل فيها مائة الف
 بل من سأل في عطية بل من تأتت في الرب اله
 هل مستغفر فاعف له يا طالب الخير فاقبل وباطل الله فاقصر
 فافقر بلا يزال تبارك به هذا حتى يطلع الفجر فاذا طلع
 الفجر عاد الى عمله من مكوث الساجدة حتى يذهب
 الي عن جدي من كاشية عن رسول الله ومن التمهيد
 فيها الاسناد عنه عن محمد بن عيسى البجلي عن ذكره
 المؤمن عن ابن ناجية عن داود بن النعمان عن
 عبد الله بن سيار عن ناجية قال قال ابو جعفر
 اذا صليت العصر لم تجزع فقل اللهم مثل عبدك
 والالا ومبوء المصنف بافضل صلواته وباسم
 عليهم بافضل بركاتك وعليهم السلام وعلى

وعلى رءوسهم واجسادهم ورحمة الله وبركاته قال
من قالها في العشر كتب الله له مائة الف حسنة وعن غنم
مائة الف حسنة وقضى له مائة الف حجة ورفع له مائة
الف حجة ومن الاستبصار فيها الدسناد عنه عن
جعفر بن قولويه عن محمد بن يعقوب عن احمد بن
ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى عن محمد بن عبد الحميد
عن سيف بن عميرة عن منصور بن عازم قال قال
ابو عبد الله لا يقرب في المكتوبة باقل من سورة و
لا اكثر من الارشاد فبالدسناد عن المفند رة
باسناده عن علي بن الحسين انه قال لا اصححت
الغسل قبل الحسني مرفوع به فقال اللهم انت
تقضي في كل كرب وانت رحامي في كل
سدة وانت لي في كل امر تزل بي ثقني
وعدة كم من هم تضعف فيه الفتور وتقل
فيه الخيلة ويخذل فيه الصديق وتثبت

فيه العبد وانولته بك وشكوتك اليك رغبة
في البيت عن سواك ففرج حبه عني وكشفته
عني فانت ولي كل نعم وصاحب كل حسنة و
منتهى كل رغبة ومن كثر القوائد فبالدسناد
عن اللهمة رة عن ابيه عن السيد احمد بن سيد رغب
العريضي عن الشيخ برهان الدين محمد بن محمد بن محمد
القرظي عن الشيخ شهاب الدين علي بن عبد الله
الحسيني القمي عن عبد العزيز بن البراء عن الشيخ
ابي الفتح محمد بن علي بن عثمان الكراكي عن الحسين
ابن محمد بن علي الصيرفي عن محمد بن علي الجبالي عن
القاسم بن محمد بن جعفر العلوي عن ابيه عن ابيه
عن امير المؤمنين انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
على احبته ثلثون حقا لا يراهم الله الا باواها و
او العفو يغفر الله ولسيت عمرته ويقل عثرته
ويقل معذرتة وير غيبته ويديم لضيعة ويحفظ

حليته وقضى حاجته وكيف خلته ويرعى ذمته
 ويؤد حرضه ويشهد ميثقه ويحب دعوته وقيل
 مديته ويكفي صلته وشكر نعمته وكين لفرته
 ويشفي مسئلة ويسميت عطية ويرشده
 ضالته ويرسله ولطيف كلامه وبقر انما
 ولصدق اقتسامه ولولا ولله ولا يعايبه ولا يظلم
 ظالما ولا يظلمه ولا يفرقه ظالما فيزوه من ظلمه ولا يضره
 مظلوما فيعينه على اخذ حقه ولا يسلبه ولا يخذله
 ويحب له من الخير ما يحب لنفسه ويكره له ما يكره لنفسه
 ثم قال سمعت رسول الله يقول ان احكمكم لدين
 حقه شيء فيطالب به يوم القيمة فنقض الله عليه
 ومن وضة الواعظين فبالاسناد ومن الكراجم
 محمد بن علي القتال باسناده عن الصادق عن
 النبي قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليترك
 خلقه فان الله فوق الاربعين فمن لم يجد فليستقرض

في الدنيا

عن علي بن ابي طالب عن ابي بصير عن ابي عبد الله
 الاسود عن الحسن بن محبوب عن محمد بن يحيى عن
 محمد بن ابي القاسم عن الفضل بن ابي اسحاق عن
 محمد بن ابي عمير عن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن
 عن عتبة عن سهل عن ابن شاذان عن مسعود بن
 عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
 حين انصرف في قول الله حج ما اصابكم من مصيبة فها
 تسبب ايديكم ويعقوب عن كثير ليس من التواء عرق
 ولا كسبه حجر ولا عثرة قدم ولا خدش عود ولا
 ينسب ولا يعقوب الله اكثر من عمل في عقوبة
 ونبه في الدنيا فهو اجل واعظم من ان يعيد اليه
 عقوبته في الآخرة ومن كبار الانوار فبالاسناد
 الى الولي المجتبي عنه باسناده عن معوية بن
 وهب قال قلت لعمامتنا في دارنا في
 حعفر الصادق ع فرائد ساجداني عرابه

فحسبت من دراهمه حتى فرغ واطال يسجوده وكثارة
 فصعقه يابجي ربه وجعنا جده وبقول اللهم يا من
 يا بكرامة ووعظنا الشفاعة وعلينا البراءة وعلينا
 دورته الانبياء وضم بنا الامم التابقة وخصنا بالوحيته
 واعطانا علم ما كان وما بقى وجعل النعمة من الناس تهوي
 الدنيا اغفر لي اللهم ولا تخال ولا تزلوا ايا عبد الله الحسين
 الذين الفقوا امر الحق في حبه واستخضروا ابدانهم رغبة
 في بركته ورجاءا عندك في صلتنا وسدورا اذ غلوا على
 بئسك محمد ص واجابة منهم يد مرنا وغننا اذ غلوا على
 عدونا وادوا ليد لك رضاء فبذلك كفاهم عنا بالبرهان
 واكلام البين والنيار واعلمهم في ايامهم واولادهم
 الذين حلفوا الحسن والحسين انهم لا يقاتلون جبارا عسيفا
 وكل ضعيفا من خلقك وتشد يد وشتر شيئا بيننا
 الا نرسد ونحن واعطهم ما املوا منك في غزيتهم عن
 اوطانهم وما اشدنا به على انبا نعم واهاليهم وقراباتهم

السلام

اللهم ان اعلمنا عا بر عليهم خردتهم فلم يهينهم وقت
 عن التماس والشخص اليها فندما منهم لمن خالفنا
 فلهم تلك الوجه التي غيرتها الشمس وارحم تلك الخدرة
 التي قلبت على قبر ابي عبد الله الحسين ع وارحم تلك الاعين
 التي جرت دموعها رعدنا وارحم تلك القلوب التي خربت
 لا حننا وارحم تلك النون علينا وارحم تلك الصرفة
 التي كانت له جنة اللهم اني استودعك تلك النفس
 وتلك الابدان حتى تروهم من الحوض يوم العطش
 الاكبر وتعلم الجنة وتسهل عليهم الحساب انت انت
 الكريم الوهاب قال فما زال الامام يدعوا لاهل الديار
 ولزوار قبر الحسين ع وروا جدي في محرابه فلما رفع
 يأسه اقبل اليه وسلمت عليه وتاملت وجهه فاذا
 هو كاسف اللون متغير الحال طاهر اللون ودموعه قد
 على غديته كالقوة لله الرهب فقلت يا سيد محمد بك
 لا ابي الله لك غينا وما الذي حل بك فقال يا ابي غنيت

انزل

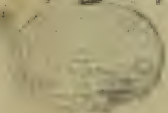
انت من هذا اليوم اما علمت ان حدي الحسين قد قتل
 في مثل هذا اليوم فبكيت بكائه وخرت لحزنه فقلت
 له يا سيدي فالذي افعلي في هذا اليوم فقال لي يا حسن
 ز الحسين من بعيد اقضي وقريب اربنا وجدد الحزن
 عليهم واكثر البكاء والشجوه فقلت يا سيدي فوالله
 الدعاء الذي سمعته منك وانما احبته كان لمن الاله
 يعرف الله ثم لم يظن ان النار لا تطعم منه شيئا والله
 لقد تخليت اني كنت زرتك قبل ان اتج فقال لي
 فالذي يمني بك عن زيارته يا حسن وحبك الذي يعلو
 زواره في السماء اشر من يدعوك في الارض فاباكر
 ان تدعو زيارته خوف من احد من تركها خوف ربي
 دار المحنة والندامة حتى انه يمني ان قبره منه يا حسن
 وحب اما كتب ان يرى الله شخصك اما كتب ان
 تكون غدا بمن ربي وليس عليه ذنب متبع به اما كتب
 ان تكون غدا من ابياه رسول الله يوم القيمة قلت

يا سيدي

يا سيدي فافوتك في صورة من غير قبيل فقال لا
 تجعله صوم يوم كامل وليكن اظفارك بعد العربة
 بشربة من ماء فانه في ذلك الوقت انجبت الهيبي
 عن الامل وانكشفت الغمة عنهم وفي اللحن تمشون
 قبلا من مواليهم ومن اهل البيت يوحى رسول الله
 صبرهم ولو كان حيا لكان هو للقرى بهم قال حتى
 وبقي الصادق ع حتى اخضلت محبتهم بدعوة ولم يزل
 حزنا كئيبا طول يوم فقلت فاما اكنى بكائه ولحن
 لحزنه ومن الرسايل فبالاسناد عن المجلس عن محمد
 ابن الحسن الحر العجلي باسناده الى علي صدوق
 الطائفة عن علي بن محمد بن محسن القزويني عن محمد بن
 عبد الله المحمدي عن صفد بن الراق عن محمد بن
 الحر مازني عن عباد الكلب عن جعفر بن محمد عن ابيه
 عن علي بن الحسين ع عن طه الصغير عن الحسين بن علي
 عن ابي الحسن ابن علي ع السلام قال رايت ابي

مكتبة

اجي فاطمة الزهراء صلوات الله وسعته عليه ما مضى في حجاب
 لبنة محبة علم نزل راكبة ساجدة في خواجها حتى انقطع
 الصبح وسعدت عرو للو من بين والمؤمنات وسبهم
 وتكر الله تعالى ولم ولا تدع لنفسها بشي فقلت لها يا
 لم لا تدعي نفسك ككائنات غيرك فقلت عليهم
 الجارم الذي اخرجهم ان سركت الاصب قد ظهرت
 الطريق اليه ما سطره في ثوب الرمال ومواهب المعرفي
 كالكتبة والحياتية والشيخ والعصا يرى وان
 داود والعلمية والسيد الشافعي والمجيب والامر
 المصطفى التفرقة الذي وساد المجيب في علم الرجا
 وغيرهم من القدماء والمناظرين رعدوا ان الله عليهم
 اجمعين غير شتى المقال محمد لم يسمد لنا اليه في
 الحال نعم لم يرحب بسند اليه مريما ولكن سبقت
 السيد الاستاذ الامام الحاج السيد شيخ الاسلام في فقهنا
 رائد علمه كان كبر الاعمال والكتب في السيد بهاء وديننا
 يكون من كماله ان كونه من يقين لنا ان هذا العلم في هذا الزمان
 شعبان العظمى ١٢٨٤



نقبة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي نظم الشعر لجمع الشان وارسل خير البشر اليها
وختمهم بحج عليهم وعلى اله افضل الصلوات اقامت عندي
لما وقف على الحديثين المشهورين عن اهل بيت النبوة اعلم
اليونان احدهما عن الامام الصادق لعبد الله جعفر بن
محمد عليه على ابائه افضل الخصال للصلوة اربعة الاف حجة
والثاني عن الامام الرضا ابى الحسن علي بن موسى عليهما الصلوات
الباركات لصلوة لها اربعة الاف باب ووقف الله سبحانه
لاملاء الرسالة لا لغيره الواجبات الحقت بها بيان الحجج
فيها بالعدل فبرئها وان كان المعد لم يقع في الخلل بخصها فذكر
الاربعة من نفس المقارنات واصنف اليها سائر المغلفات و
الله جسي في جميع الحالات وهي رتبة ترتيب لقادته على من
وفى وثله وخاتمة اما المقدم فالصلوة المندوبة افعال
غير مخومة بغيرها التكبير بطلبها السلام بغيرها الى الله وتوابعها
عظيم قال الله تعالى الذين هم على صلواتهم دائمون ثم قال



هذا كتاب
نقبة
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي نظم الشعر لجمع الشان وارسل خير البشر اليها

والذين هم على صلواتهم دائمون قال الامام ابو جعفر الباقر
عليه السلام لا اربعة الاف في الناقلة والثانية في الغرضه وهو
اول من اتحاد الموضوع وحمل الدوام على الواظية على الاراء
والحافضة على الشان طدا لا كان لكثرة الفوائد بتغيرها
الموضوع وعن النبي عليه السلام الصلوة خير موضوع
استعمل ومن شاء استكثر وعن الباقر عليه السلام ان العبد
يرفع من صلواته نصفها وثلاثها وربعها وثمانها فله من الله
الاما افضل منها بقلبه انما امره بالوفاق لبيته ما يقصوا من الغرضه
وقال الصادق عليه السلام ان الرجل ليصلي الغنمين يربيهما
لله فبذلك الجنة ثم الوفاق لبيته وهي اربع وثلاثون كفة
حضر ونصفها سفر ومارواه عبد الله الشان الصادق عليه
السلام انها سبع وعشرون وبجانب جيبين الصادق عليه السلام
انها سبع وعشرون بنقص العشرة سنا واربعها والويرة
محول على المؤكده منها وافضل الروايت اثنتي عشرة الف حجة
ثم الزوال ثم رتبة المغرب ثم نافلة الليل ثم نافلة النهار
قبل اضناها الليلية وقصرها تابع لقصر الغرضه والثاني
وهي خمسة الاول المغلفه بالاشخاص كصلوة النبي عليه السلام
وصلوة علي وفاطمة وابنائهما وجعفر الاعرج في الثاني المشهور
بسجدة كالا سقسفاء والزبارة والشكرو الاستحارة والخطا
اولئذ المندوب تدب لطواف الجنة الثالثة المغلفه

بسم الله الرحمن الرحيم

بأكثر من ثلثه شهر رمضان المبارك في الغدير يضاف بحج
 شعبان والكمال والعبد لله بالربيع المتعلق بالاحوال
 كاعادة الجماعة والكسوف والمجانين والاحباط في موضع
 الفتي الخامس ما عدا ذلك كابتداء النافلة فان الصلوة
 قربان كل شيء وشبهه لغيره لست مطر وقتها حين الاداء
 ما لم يكن وقت فرضه مطر ويجوز ابتداء الرابطة لرافقتها
 في وقت الفريضة للوسع وكذا سنة الاحرام والادب جواز
 ابتداء ذوات الاستباحة لا يضر في وقت الفريضة بالقرآن
 وهو مروي في نافله شهر رمضان وكفى الغفيلة ورواه
 علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام لا صلوة في وقت صلوة
 محمولة على ما يضر بها كعند تكامل الصفوف وحضور الاما
 والوتر بنبيله وصالوة الاعمال كالصبح والظهر والمغارة
 تابعد البواني وثمان بنبيله الا قضاء العيكة قول وتزيتها
 واضعها كالأجبة الا انه يولى النقل والسبيل المخصوص
 والقيام والقرآن من مكملتها الا الوتر فيجوز السنن نحو
 وركوبوا الاستقبال شرط في غير الشكر والركوع على الاتح
 ولا تغيب السوء فيها ولا يكره القرآن والاحباط فيها البناء
 على البعدين لاجتماعها في الاخر العبد والاستشفاء والآ
 والغدير في قول الشيخ في الصلح وحمد الله ولا اذان فيها
 ولا افانده ويكره ابتداءها عند طلوع الشمس غروبها قبلها

في وقتها
 في وقتها
 في وقتها
 في وقتها
 في وقتها

القر

وبه

وبعد صلواتي الصبح العصور وفي التوقيع الشريف لا يكره قول
 بكرة هذه المبتدأة ابتداء يومنا وبكرة هذه قضاء الفريضة
 فيها ولم يثبت الفصل الاول في سنن المقدسات وهي احد عشرة
 الاولى وضائف المخلوة وهي اربع وسنون ونباد اموضع منها
 للاستنجاء بان يكون مرتفعاً وذا اثر لا يكره فانه من القفو والسر
 عن النظارة والدخول باللبس والخروج باليمن عكر المسجد
 والاعتماد على اليسر وفتح اليمن في غطته الراس والنقع
 ومسح بطنه قائماً ببدء اليمن بعد الفراغ والاستبراء والتخفيف
 منه ثلثاً ووضع الوسطى في الاستبراء تحت المقعد والمسح
 بها الى اصل الفخذين ووضع المسحة تحتها والاهتمام بوقر وبشر
 باعدادهم بعصر الحشفة ثلاثاً ثلاثاً وتقدم غسل اليدين
 ادخالها الاناء كالغسل امام الوضوء والغسل في غير المتعد
 والجمع المتعد بين الاحجار والماء والصر حيث يمكن وابتداء
 عند الاحجار لو لم ينق بالثلاثة والافضا على الارض وبنائها
 وتعد الثلثة بالشفخ واستنجاء محل بكل واحد وجعله
 على طريق الادارة والالفاظ وبداية الاولى بصفحة اليمن والثاني
 باليسر والثالث بالوسط واستعمال بارد الماء للابواسير
 الاستنجاء باليسر وينبصرها وتقدم الدبر وازالة الزاوية
 وازالة الاثر لو استعمل المبالغة للنساء في الغسل والزيادة
 على المثليين في مخرج البول واستنجاء الرجل طولاً والمراة عرضاً

في وقتها
 في وقتها
 في وقتها
 في وقتها
 في وقتها

والدعاء
 الصبر وحرمت من البرك عند الحاجة

والدعاء فلما دخل بسم الله وبالله أعوذ بالله من الرجيم
 التحسين الحيند الشيطان الرجيم وبعد الحمد لله
 الحافظ المودى وعند الفعل اللهم أطعني طيبي طابتي
 وأمرني خيرا في طابتي وعند النظر إليه اللهم أرزقني
 الحلال وحسن الحرام وعند رؤية الماء الحمد لله الذي
 جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا وعند الاستنسا
 اللهم حصن قريتي وأسرع عوري وحرمهما على
 الشار ودفعني لما يقرين بك يا ذا الجلال والإكرام
 وعند مسح بطنه الحمد لله الذي أطاعني لأدنى همتي
 طعمني وعافاني من البلاء وعند الخروج الحمد لله الذي
 عرفني لذاته وأتقني بحكمته وأخرج عني آذاه
 يالها نصية يالها نعمة يالها نصية لا يفقد القادر
 قدرها ويكره استبدال المتبرين والريح بالبول وفي الصلاة
 وقائم الطبع في الماء والحار يخف وفي الحجرة وحجر
 الماء والشارع والمشرع والقضاء والمعلن وهو جمع النثر
 أو أبواب الدود وحث المتمر وفي النزول ومواضع الناز
 والاستنجاء باليهين وبالبساق فيها خاتم عليه اسم الله تعالى
 أو حث المعصومين مقصودا بالكاتب بل إدخاله الخلاء
 أيضا والجماع به والكلام لا يذكر الله وأبه الكرسي أو حكا
 الأذان أو الحاجة يخاف فونها وأطاله المكث ومثل الذكر

قد روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 أن من أتى مني فليكن مني
 في كل صلاة

اليهين
 في كل صلاة

باليهين واستصحاب راحم بعض الاستنجاء بماء بكرة
 من المياه والسواك والاكل والشرب لثانيه بجنب الوضوء
 لاحد وثلاثين ندبا لصلاة والطواف ومس كتاب الله
 حله وقراءة ودخول المسجد وصلاة الجنائز والتسبيح
 الحاجة وزبارة القبو والنوم وحضوضا نوم الحث وجماع
 المحل وجماع الحامل وجماع غاسل الميت وذكر الحاجز
 وتجدد بحسب الصلوة وللدن والورد والتقبل بشهوة
 مع الفرج ومشي لا غسل المسنون والماء بشرط فيه الطهارة
 من مناسك الحج وللحارج المشبه بعد الاستبراء وبعد الاستنسا
 بالماء للتوضي قبله ولو كان قد استبرأ وطهر زال عذره وروى
 للرحاف والفق والتخليل المخرج للدم اذا كرههما الطبع
 وللزيادة على اربعة ايات شعر باطلا والكون على طهارة
 وللناهي لصلاة الغرض شمس من الوضوء اربع وحسن
 الشبهة والدعاء بعدها وصورتهما بسم الله وبالله اللهم
 اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين وعسل
 اليهين من الزندرة من النوم والبول والغائط والمشي
 فيه ثمان قبل ادخالها الاناء والدعاء عند رؤية الماء بماء
 تقدم ووضع الاناء على اليهين واخذ الماء بها ونقله الى
 البساق والمضمضة ثلاثا والاستنشاق ثلاثا والاستنثار
 كذلك وجعل كل على حكمة وثلاث غرغرات وادارة البسقة

والآباء

في كل صلاة
 في كل صلاة
 في كل صلاة

والإيماء في الفم والبداة بالمضمضة وثبتة غسل الأعضاء
ومسح الرأس مقلداً وبطلاً فاصابع عرضاً وغسل الوجه باليمين
وجدها ومسح الرأس والرجل اليمنى بها وتقديم اليمنى في
المسح وجعل يجمع لكف وتقدم اليمنى عند غسل اليدين
على قول شهرة وأبو عبد المفضل والاسنشان والأولى
عند غسل الوجه فوضر اليمنى على القلب وضوا القلب عند
جميع الأفعال ذكر الله تعالى الصلوة على النبي في الثانية و
بداة الرجل في الأولى بظهر الذراع وفي الثانية بباطنه وبداة
المرأة بالعكس والوضوء مرة والسواك قبله وبعده وتربل الأيدي
الاستغناء والتبديل ووضع المرأة القناع وبداكة الصبح
والمغرب بتقديم غسل الرجلين أو احتاج اليه لتنظيفه و
بزيده ولو نسيه تراخي عن المسح والدلك باليد وضرب الخ
بالماء شداً وصفاً وغسل مشرسل اللحية وتقديم الاستنجاء
على الوضوء ومسح الأظفار باليمنى من الخفيف والمخيط غير الطابع و
ترك استعمال المسح في السور المكره من الماء والابحرج المسح
في الأكبر والطهارة من الزاوية فمما قبل الوضوء في أحد
من غير التيمم والنوم وعند المسح وترك التكرار في المسح قول
الحمد لله رب العالمين عند الفراغ وضريح العينين على الزوا
والدعاء عند الأفعال وعند المضمضة اللهم اغفر لي
يوم القاءك وأطيلوا لياني بذكرك وشكرك وعند

وهو الماء الذي يركب فيه
الزيتون

الاستنشاق اللهم لا تخرمني طيبات الجنان واجعلني
من تائبين تبارك وتعالى وتعالى عندهم علو
الدرجة يوم تبيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود
وجهي يوم تبيض فيه الوجوه وعند غسل الوجه من الماء
اعطني كتابي يميني وأخلدني الجنان ليثما لي ثمة
حساباً يا أكرم الأكرام اللهم لا تعطيني كتابي
يثنائي ولا تجعلها مغلولاً إلى عيني وأعوذ بك من
مقدمات التبران وعند مسح الرأس اللهم اغفر لي
وتركك ذلك وعند مسح الرجلين اللهم اغفر لي
على الصراط المستقيم يوم تذل فيه الأقدام واجعل
سعيي فيما برضيتك عني يا ذا الجلال والإكرام وعند
الفراغ اللهم اغفر لي أسئلتك تمام الوضوء وتمتص الصلوة
وتمام رضوانك والجنة وقراءة القدر الثالثة تسع
الغسل بمحضر شيئاً الله المحمدي بعمل الخمس تحاشف القواف
وبعض السبب وفردى شهر رمضان وأكده ليلة تسعة
عشر واثني عشر وبعدها أوله ونصفه وغسل الخ ليله
ثلاثة وعشرين وليلة الفطر وبوي العبد بين وليلة نصف
رجب شعبان والمبعث والغدير والمباهلة رابع عشر
ذي الحجة في الأصح والدعوة والروضة وعرفة والبرز والآخر
والطواف وزيارة أحد المعصومين وترك الكسوف والشو

يتمه
بعض
شيو

اليمين
يقاوي

وثلث عشر

عدا والسعي الى رتبة المصلوب بعد ثلثه والثوبه مطوقه
 المقيد بالكتاب والحاجه والاستخاره والمولود ودخول الحرمين
 مطلقا وعند المقيد دخول المدينة لاداء فرض او نقل الحج
 والحرم والكعبه والاستسقاء وقيل الوضوء واعادة الغسل
 بعد زوال الرخص الغسل عند الشك في الحدث كواحد
 للمني في المشرك واعادة الغسل الفعل ان احدث قبله ولم يثبت
 دلالا فانه من الجنون عند الشك في غسل الحي او يعون الا
 سبوا على الرجال والنساء بالبول الاجتهاد على الرجال
 والشمه وتقدم غسل اليدين من الرفيق ثلاثا والخصف
 والاستدشاق والغسل مثلثا وتخليل ما يصل اليه الماء من
 شعر وخاتم او نحوهما ويقضها الضغائر وامر الابد على الجده
 والولاء وستر البدن وغسل الشعر والغسل بصاع وغسل
 الرأس بالهني والسواك وتقدم الشبه عند غسل اليدين على
 القول المش والاولى عند غسل الرأس قصر الشبه على القلق
 حضوه عند جميع الافعال والدعاء في ثلثه اللهم طهر
 قلبى واشرح لى صدرى وأجر على لسانى فديتك
 والثناء عليك اللهم اجعله طهورا أو متفقا ونورا
 ائت على كل شئ قدبر وبعد الفراغ اللهم طهر قلبى
 ودرى عملى واجعل ما عندك خيرا لى اللهم اجعله
 من التوابين واجعله من المتطهرين وجاوس الحايض

في الغسل في كل وقت من وقت

في مصلاها موضعه مستقبلة مسبوحة بالادب مستغفرة
 مصليه على النبي الذي يقدر الصلوة وضواها صوم لتفلا
 وتقدم للستحاضه الغسل على نجد بد القطنه والحرقه قاله
 المقيد رحمه الله واختار الغسل الترتيب تقدم الوضوء
 على غسليه غير الجنابه والغسل بغيره واما غسل الميت فنجس
 فيه وجبا للميت القبلة كالمحضر وغسل فرجه بالحصى والتد
 ولق خرقه على يد الغاسل الى زبد وطرحه عند غسله في
 جبه وزرع ثوبه من محبة وجعل جفيرة وتلبس اصابعه برقى لانه
 وتوضيئه وغسل راسه برغوة التدر والبداة بشقه الايمن
 ثم الايسر ثم ثلث الغسل وغيره بطنه وقيل كل من الغسلين الا
 واليمن والاسباع وخصوصا تحت الاظفار والوركين
 المحقون ولبس قريتا سببا فاضله النبوة صلى الله عليه
 وان يقصد تكملة الميت الذكر والاستغفار والوقوف على
 الايمن ومغابرة المفضل للشاب غسل اليدين الى المرفقين
 مع كل غسلة وتجهيف صوت الكفن وغسله قبل الكفنه
 الوضوء ان خاف غلبته بعد غسل يديه الى المرفقين وغسل
 الميت جنباً مرتين ويكره للجنب سبب الغسل بمشقة أو الكفنه
 والارتقا في كثير الرأى كذا احباطا والمكفنه في فرضه وسنة السهل
 والادها والخضاب من غير الكنايه من المصحف وحمله وفرائه
 غير الغريم الاسبع ايات للجنس خاصة ومختص بذكره الاكل و

الشرب لا بعد غسل البدن والوجه المضمضة الاستنشاق والتلو
 الا بعد الوضوء ودخول المستحاضة المسجد وخصوصا الكعبه
 امن التلوين وغسل الميت تحت السماء اختيارا وبالسي بالبار
 الا ضرورة وغمر طينة الشاة ويطن الجاني مطلقا وركوبه
 قص انظاره ونزع جيل شعره وادخال الماء اذ ينه ومنه وارتسا
 الماء في الكيف الرابع غسل الميت بالماء البارد الوضوء الخفيف
 عند تعذره وللأحرار عند تعذر الغسل ودرعما قبل باطراذه
 في مواضع استحبابا لوضوء الغسل والنجاسة والنوم ولو مع
 امكان الطهر فيه ما وجد به من الصلوات الستين ثمانية عشر
 فآخره في صورة جواز مع السعة وضد الرب والعولة
 والراب للخالص ونجبت الاقامة بطلان الحج اليه اليهم الاصح
 والحج والرمي والسج والمطاط ومقتان النجاسة وترايا بقدر البدن
 بحسب الفرائض ما لم يعلم العدم ونفخ الاصابع حال الضربة
 نفض البدن ومسح الاقطع راس العنق والاشاة ما صلا
 للمهم عن النجاسة عدا وعن زحام الجمعة وعرفه ونجاسة لا يمكن
 ازالها الخامس سنن الازالة وهي اربع واربعون ثبات الغسل
 او الازالة في الكثير والجاري ونضح بول البعير والشاة وعصر بول
 الرضيع ورش الثوب الملاقى للباس من النجاسات وخصوها
 النجس العين ومسح البدن الملاقى لذلك بالتراب ازالة ذر
 الذرهم وما وضع الثوب الملو بالدم بعد الغسل المنزل

للعين

الغسل في حرم الحرمين
 في حرم مكة
 في حرم المدينة
 في حرم البصرة
 في حرم الكوفة
 في حرم النجف
 في حرم القادسية
 في حرم الرضائية
 في حرم النعمانية
 في حرم النورية
 في حرم النورية
 في حرم النورية

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

للعين بما يغبر لونه والشق افضل وان الذبول البغال والمهر
 الدواب رؤسها وذرق الدجاج غير الجلال وسواكل الحية
 مع خلو الملافة عن العين وسوء الحايض الممهد ومن لا
 يتوقى النجاسة والحجدة والفارة والوزغة والدجاجة والتغيد
 والاربع الحشرات وعرق الحية وخصوصا من الحرام والحج
 والابل الحلال ولعاب المسوخ والدم المتخلف في اللحم والفق
 والفتق والوسخ والحديد ولبس البنت في المش وطيب الطريق
 بعد ثلثه والازالة بما تكرر به الطهارة والنضح عند الشك في
 النجاسة واستعمال الغسل العادي بعد النجاسة وغسل اللد
 والودي غسل ذي الفرج كل يوم السادسة سنن الشرو
 هي اربعة وسبعون الصلوة في احسن الشارب رؤس الاخن
 واجوها واطهرها واصفها واستصحاب ذي الراجحة الطبية
 والشم والحنك النودي ولو بطرف العمامة وخصوصا الآ
 والغسل ادرس الامنة والصبيته واسمها وشرا المرأة قد معها
 صلواتها في ثلثة اثواب روع وازار وقناع وفي الحلة لا عطلا
 وجعل العاري المؤنزر والمشرول الفاذين للشو خبطا على
 العائق او شبهه واعادة السائر للعاري من المرأة والصلوة
 في البيض لا شؤد وخصوصا الفانسوة الا العمامة والكساء
 والحف وفي النعل العربي وغيره الحزن في صورة الجواز
 غير المكفوف به والمزوج وغير الزقيق والمرعز والاحمر والفدا

الدم النير

مسح القدمين
 الغسل في حرم الحرمين
 في حرم مكة
 في حرم المدينة
 في حرم البصرة
 في حرم الكوفة
 في حرم النجف
 في حرم القادسية
 في حرم الرضائية
 في حرم النعمانية
 في حرم النورية
 في حرم النورية

الغسل في حرم الحرمين
 في حرم مكة
 في حرم المدينة
 في حرم البصرة
 في حرم الكوفة
 في حرم النجف
 في حرم القادسية
 في حرم الرضائية
 في حرم النعمانية
 في حرم النورية
 في حرم النورية

الحج والعمرة والوقوف على المشعر
والوقوف على الجبلين والوقوف على
المنى والوقوف على الجبلين

للرجل ولا يذوق العيش والوشاح فوقه وخصوصاً إذا
أطاع للرجل الرداء فوق الوشاح والسدل وهو ان يلف
باله رداء ولا يرفعه على كتفه واشتغال الصعاء ووضع لحيته
الرداء على البشاش واستصحابه ماء من جلد حمار أو بقرة
والحد يد بارد زوا في القباء المشمل الحائض المصنوع
والخلخال المصنوع وفي واسع الجلباب مع زده أو شقار مخن
واستصحاب الدوام المشمل وخصوصاً البارزة والكتام
غير المانع من القراءة والكتاب للمرأة كذلك والقباء المشمل
وليس السيف في غير الحرب للإمام والصلوة في السجادة جلد
الحجر والوقوف على الحجر وجعل داس النكته منه والصلوة
في الثوب المتهم بالنجاسة والغصبيه والملاصق لوبر الأذن
والشعالب الأصح وبما عمله الكافر مع جعل الرطوبة ونحو
معقود عنه كالنكته ونشر الخضاب للرجل المرأة وجعل
البهين تحت التوكي في الكبتن وإبقاء شيء من البدن
غير مستور خصوصاً من السرة إلى الركبة وأكده للإمام
فلا يقصر على السراويل والفلنسوة السابعة المكان
مائة أبقاعها في المسجد والأفضل الأربعة والأقصى
المشاهد الشريفة لا في مسجد الضرار وفي كثير الجماعه
والنافلة في المنزل وخصوصاً اللبثه وفي الحرم ومواضع
الحج والعمرة والمشاعر الشريفة وصلوة المرأة في أروها

شفا
قد
شتم الصعاء من الصعاء
والنفاق الصعاء قلت
التمائم الصعاء قال ان
توجد الراس تحت
جناحه فغيره يجب
واحد غلبه

الحج

وافضلها

الحج والعمرة والوقوف على المشعر
والوقوف على الجبلين والوقوف على
المنى والوقوف على الجبلين

وافضلها البهت وافضلها الخلع والصفه لها الفضل من
الصحن وهو الخلع والحجر وهو من حجر ربيعة المصنوع على
راكب البهت على الجمل مع مكنة فيها السرة ولو قد دنا من
بالسهم أو الحجر الغرة ولو مستحضه أو كونه تراباً وخطا
جبتاً ولو أنما غيرة واجبة الدنو من السرة ببعض غير
فرض سرة الإمام للمأموم ودرء الماديين بدينه في سلك
بن جعفر المرتضى من الحج المحسن انه لو قبل التوجع عاد التكبير
رأس البهت والكعبه وبس الجوس لم يدا الصعاء فقام وسار
المجدل الوقت وخفضه باليسر بعد المرأة والاعلى عن الرجل
مشر ذراع أو مع جابل وكذا المرأة عن الخنثى والخنثى عن
مثلهما ونقد لهم الرجل في الصلوة أو لورا حمة الخنثى أو المرأة
ونقد لهم الخنثى على المرأة ونجبت الكعبه في الفريضة والحجل
الشدود بنجات والحمام لا المسلح وبين القبور لا جابل أو
بعد عشر ذراع وعلى القبور التي ان كانت نافلة إلى قور الأئمة
عليهم السلام الا على ما يجرها إليها وعند الرأس أفضل
عنت الحظه وكدها المطهر والمعطن ولو غاب الأبل ورجله
الحجل والبغال والحجر من بعض القبور وبس الجوس وبس فيه
بحر أو كلب بس الغابط والمزك وبس ببال فيه لا على طح
وبس المسكر والنار والبها ولو جبر أو سراجاً والمسايح شها
والنار مواجده وباب فضوح أو مصحف منشور أو ذوا مسكون

المنزلة بين المؤمنين
ثم الأرا مودا قول
الصعاء اقصر من
يضع بين يديه
حريته بها الماء
فهي

أو طريق

أوطر بقا وحيداً وأمرأة نائمة أوطا بطين من بالوعة البول وثور
الفل وبطن أواد والثلج والجلد والتخدر وعجرج الماء والطبن
مع الماء للتمكن من الأفعال والذنبج ومخضنا وهو جبل عكة
والبيداء وهي على جبل من بحر الحظفة وذات الصداصل وهي
الطبن الحر المخلوط بالرمق والشقرة بكبر الشاف وهي الشقرة
والشقرة بضم الشين وهي من بادية المدية وأرض خف بها
والرمق والسجج على قفا من مكتوب على ما منه النار وعلى
ما شبه السجل من الأرض الثامنة الوقت وسنة اثنتان وأربع
القديم في أوله وخضرة الغداة والغربة الاستطامنة
عند الأشياء والناخلة للأبرار بالظلمة يسرى في قطرة الخوص
الجامع والانتظار الجماعه وخصوصاً الامام المرواني وللسم
المكان شريف وخصوصاً الشجر العائين ولذخايب
الغريبة في العشاء الآخرة الأعداء كالمريض المطر والسفر
الصبر والبصرة الظل مثله في العصر كذلك في الظلمة قد
الناقلة في الظلمة للنقل والجمع السخاضة السلس البطون
ولولا الأعداء وتوقع الساعين لنزل ولاخر الليل لست
وقدره الربع والسندس وقضاءها في صوة جواز القديم
والنخم بالوتر والوتر الأذنة نافله شهر رمضان الوتر
تقدم عليها وتأخير كعنه الفجر الطوع أوله والضحقة
بلا نوم والدعاء فيها بالمرسوم وقراءة ختم القرآن ونحو

السجدة عن النسخة قضاء من ادرك دون ركعة وقام له
لويغ مع تصور الفلق عن الطهارة وركعة والعند الثالثة
لطالب الجماعة والاذان وقرائة الحمد من ال الثانية من الجماعة
اذا ذكرت القامه ودخل غير عابد وزيت الفواجل غير النور
بحسب الفوات في قول وتقديم الحاضرة على مشاركتها من
الغائبين في قضا القامه وعدم تجزئ مثل زمان فوات
للنداء لتأخذ القبلة وسنهما من المشاهدة للكبيرة ومحل
الرسول او محراب الامام او محراب المسجد للمتكبر والناشر للغير
والامتناع في النافذة سفر او ركوبا وكشف الوجه عند الامام
وقد لا الاجتهاد الكل في ضيق في صوته جواز تركه العاشرة في سجدة
والاقامة الخمس اداء وقضاء وخصوصا للجامع الجاهل وبناك القاء
والغرض لعدم قصرها ولا افتتاح كل من الليل والنهار اذان واقامة
واحكام مع ذلك عامة واثناعشر الاجزاء بالاقامة عند شفة
الذكر اذ في القضاء في غير ذلك رده والعبد صاوية لم يطل مع الكلا
واخر فضات للجامع عند كالتاسس والبطول للجامع مطو
رواية ان رسول الله اجمع بين الظهور والعشائين حضرا ابلا
عليه الاذان للثانية وتجزئ الاقامة ايضا في عصر الجمعة وعرفه
وعشاء الفرفقة وبسقطان عن الجماعة الثانية في لقرق الاوامط
ولو حكاه عن الجماعة اذان من سبعة امام متم الوحداء مع حكماء
منطقا بالمشرك ولو تمثرا واعادة من الجماعة وبناك ان فصل

هذا هو الكتاب الذي فيه
 ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 في حياته من احكام الله تعالى
 في الصلاة والجمعة والاعادة
 والاشهادين

وقته واغتسل المنيح ذكره بباله ويجوز افرادهما سفر واتمام
 الاقامة افضل من افرادهما وللنساء وتجزي بالشهادتين بعد
 التكبير بدونه والنفق الخائف الفوات بقدر ما استالى اخر الا
 التحليل وروى الغيبيل قبلها ولينص على الاقامة اذا اراد احدهما
 ويرثله بخبرها وشريعتها وان وجب شرط وانما الفصل
 المنقوش وما بعده والوقوف على فضلهما والفصل بينهما ركعتين
 الظهر من خاصته من ريقهما الا من فاته سنة ففصلها ركعتين
 بين اذان الغداة والعشاء وروى الفصل بين اذان الغداة
 بركعتين ويجوز على الاطلاق سجدة او جلسته او دعاء او تحميد
 او خطوة او تسبيحة او مسكنة بشدة مسكنة نفس ويجزى من
 في المش بالثلاث الاخيرة وروى الجلدة والدعاء في الجلدة ويجزى
 اللهم اجعل قبلي ثابرا واعيش قارا وروى في اذان وعلى
 سارا واولادى ثابرا وروى جزي من الحور العين اجعل
 لي عند قبري ثابرا وحديث محمد المصطفى صلى الله
 عليه وآله وآله وسأله مستغفرا وقرأ برحمتك يا ارحم الراحمين
 وغير ذلك وابقاع اول الوقت وتقدم في الصبح خاصته
 اعاقدة لا تغلظهم فيها للجماعة وجعل ضابطا يستمر على كل
 ليلة ورفع الصلوة للرجل في الصبح ولونه بيضاء لا زال السمع
 والعقم واسرارها ولا بد من اسماء ما فتنها واولا فامة في
 ثوبين او رداء ولو خرقه ولا استقبال حصوصا الاقامة

هذا هو الكتاب الذي فيه
 ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 في حياته من احكام الله تعالى
 في الصلاة والجمعة والاعادة
 والاشهادين

والشهادتين
 ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم

هذا هو الكتاب الذي فيه
 ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 في حياته من احكام الله تعالى
 في الصلاة والجمعة والاعادة
 والاشهادين

والشهادتين بينهما واعادتهما مع الكلام وخصوا الاقامة وعلامة
 المؤذن وعلوه وضاحته وداوة صوته وطهره بغير ثوب
 الامسدة وبصريته وطهارة وثبات الاقامة ولزوم سمع
 الغيبيل وحياته فيها ثم وجعل اصبعه اذنه حذرا من الضور
 وتقدم الاعلم بالموافق مع الشاش والفرع مع الشاش
 وثابع المؤذن لاعم الضيق واظهارها الله والله واشهد
 الصلوة وحاء الفلاح وحكاية الشامع والتلفظ بالمشرك
 ولونه الصلح الا الحجة فيها والدعاء عند الشهادة الا
 واسرار المنقوش بالمشرك والغنام عند قد قامت الصلوة وثلا
 او ثلثة الاقامة للتاسي المبرك في صحفها لم يفر او ترك الا
 فيما يخص الاقامة في الصلوة وتكرر التكبير والشهادتين
 بغير الاستعاذ او اياها خصوصا الاقامة والجمعة بين الاذان
 والاقامة والكلام بينهما مطلقا بينهما في الصبح والاقامة
 اكد وبعد لفظها اتم ناكبنا في الاشهر في حكمه الاعاء باليد
 عند لفظها الاصلح والدعاء بعدها بقوله اللهم رب
 هذه الدعوة الدائمة الخ الحاشية سن الفصد الى الصلوة
 وهي عشرة السكينة والوقار والخضوع والخشوع واحضاعة
 المعصية السجادة والدعاء عند الغنام الى المصلح اللهم رب
 اقدم اليك تحمدا بين يدك حاجتي واوحيه اليك فاجبني
 به وجبها في الدنيا والآخرة ومن المفضل بين واجبل

هذا هو الكتاب الذي فيه
 ما ينبغي ان يعرفه كل مسلم
 في حياته من احكام الله تعالى
 في الصلاة والجمعة والاعادة
 والاشهادين

صلى الله عليه وسلم قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
 انك انت الغفور الرحيم وتعلمهم الغفور عند دخول المسجد
 بالبشارة داخل وخارجا الفصل الثاني في سنن المقاربات وهي
 تسع الاولى سنن النجاة في احد وعشرون تكبيرات
 امام الخبز بعد ما هو الفريق والبدن بكل له حذاء
 شحني اذ يسه ثم يرساها الى فخذيه واستقبال القبلة ببطونها
 وبسطها وضام الاصابع الى الابطاميين ولو نسي الرفع فدا
 ما لم يرفع التكبير لا يجاوز بهما الاذنين كباقي التكبيرات
 كما ان ابتداء رفعها عند ابتداء في الاصح والدعاء بعد الثالث
 ثم بعد الاثنى ثم بعد السابعة والافضل تاجز الخبز به ويجوز
 الولا والاقضار على خسر او ثلث او ركعة وعشرون ركعة
 للامام والمؤتم ويحضر باول كل فرضة والاول من الليل والوتر
 وناقلة الزوال والمغرب وناقلة الاحرام والوتر واوّل في
 الزاوية التكبير الاول بان يمس بالاحماس ويدرك بالحوا
 وان يوصف بفهام او فعود والثاني ان يوصف بحركة او يكون
 والثالث ان يوصف بحسم او يشبه لبشبهه والرابع ان يخله
 ان يخله الاعراض ونبطه الامراض والخامس ان يوصف بنحو
 عرض ويحل بينه والثامن ان يجوز عليه الزوال والانتقال والغير
 الى من خطا والسابع ان يخله الحواسر والاشباح بعد
 سبعا والتكبير سبعا الثانية سنن السنن وهي خمس الاضداد

على

من سنن النبي صلى الله عليه وسلم
 في الصلاة والسنن
 في الصلاة والسنن
 في الصلاة والسنن

على القلب العظيم لله جل جلاله بالاستطاع وبنيته القصور
 الامنام والمخاض والابوي لقطع في النافا لافضل اثنا
 فيها ورما قبل يحرم قطعها ولا الكوفة الصلوة والحضار
 القلب جميع لافضل الثالثة سنن الضم وهو شيع السنن
 عظمة الله واحسانه اكبر من ان يحط به وصف الوافعين و
 بلز من احقار جميع ما عداه من الشيطان والهو المطعنين القم
 الامارة بالسوء والخشوع والاستكانة عند التلفظ بها والا
 فصاح بها مبنيته الحروف والحركات الوقت على اكبر التكو
 واجلا وهما من شائبة المدة هرة الله وباء اكبر بل ياتي باكر على
 وزن افضل وجملة الامام بها واسرار الماء وم وضع البدن
 بها كالمروان يحظر بيانه عند الترفع الله اكبر الواحد الاحد لا
 ليس كمثل شئ ولا يمس بالاحماس ولا يدرك بالحوا والرافع
 سنن الغناء واربع وعشرون الخشوع والاستكانة والوقا
 والنشيد بفهام العبد وعدم الكسل والتعاضد الاستنجاء ان افا
 الصاب في الخمر النظر الى موضع سجوده بغير تحديق وان يفرق
 بين قدميه قد وثقت اصابع مفرجات الى شبرا وافر وان
 يجاذى بينهما وان يجمع المرأة بين قدميهما ويجز الحنفي ان
 يرسل الذنن على الصد عند اتي الصلاح وان يستقبل بالانها
 ولزوم التمسك بلا القف الى الجانبيين وعدم التورك و
 موالاعتماد على احد الرجلين ثارة وعلى الاخرى والخصر

الفرة
 بالفتح بين
 السابعة والامام اذا
 فخمها بالفتح
 القاد
 مجمع

وهو

في السنن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وهو قبحه بغير ريبه وان يجعل يده مبسوطين مضمو
في الاصابع على تحذبه تحاذية عتور كبدته ووضع المرات كل يد
على الشد في الحاذي لهما التضمن الى صلدهما والفتوت
في مقام الشائبة بعد القراءة قبل الركوع في الغرض و
الوافل في الجملة القامبين لانه في الثاني بعد الركوع
وفي مفردة الوزن مطلقا وبنا كذا في الغرض كذا فيما كذا
اذانه واجبه بعض الاصحاب التكبير له واجبا عليه واما
وافضله كليات الفرج وفضل بعد ما اللهم اغفر لنا
وارحمنا وعافنا واغفر عنا في الدنيا والاخرة ثم ما صح
من المباح وان كان بالعمية في الاصح وكذا في جميع الاعمال
عند القراءة والاذكار الواجبة واقلة تلك تسبحات
وركو خسر روك الشبهة ثلثا وحملت على التقية والاستغفار
في قنوت الوزن واخبار المرسوم ومطابقة السبوق الامام
فيه ورفع البدن مواذيا الوجه جاعلا بطونهما الى السما
مبسوطين مضمو في الاصابع الانهما من ولا يتجاوز بهما
وجهه ولا يتبعهما عند الفراغ والجهرة فيه للامام والمنفرد
والشر للمأموم ويقضيهما الناسي بعد الركوع ثم بعد الصلوة
جالسا ثم يقضي الطرفين ويربذ الة الجاسنة بقصد امامه
لاخافه وترجع الصلوة على القراءة والشئ في الركوع والنور
في الشاهد سواء كان في فرض او نفل الخامسة سنن القراءة

في
الاصابع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وهي خسون العود في الاولى بتراد صورته اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم واعوذ بالله السميع العليم الشيطان
الرجيم اعوذ بالله ان يحضر من ان الله هو السميع العليم
وروي الجهرية واحضار القلب بعلم ما يقول والشكر والسؤال
والاستغادة والاعتماد عند الغد والرحمة والشفقة والعظم
واستحضار التوفيق للشكر عند قول الفاتحة وكل شكر والتو
عند قوله رب العالمين واستحضار التوحيد وذكر الاملاء على
جميع الخلق عند الرجز والرجيم والاختصاص بالله تعالى بالخاف
والمالك عند مالك يوم الدين مع احضار البعث والخزاة
والحشا وملاك الاخرة واستحضار الاخلاص والرجبة الى
الله وحده عند اياك نعبد والاستعانة من توفيقه وعبادته
واستدامه ما اقم الله على العباد عند اياك لتنعين و
الاسترشاد به والاعتصام بحبله والاسترشاد في المعرفة
به سبحانه وتعالى والافراد لعظمته كبريائه عند اهدنا الصراط
المستقيم والناكدة في السؤال والرجبة والشكر كما تقدم
من نعمة على اوليائه وطلبه ثلما عند صراط الذين اناعت
عليهم والاستدفاع لكونه من انعم الله على الخلق من المستحقين
بالاولاد والنواحي عند الباقي والترتيب وهو تليين الخرد
بصفتها العشرة من المسر والجمهر والاسئلة والاطلاق
والغنة وغيرها والوقوف لتام والحسن عند النفس طابا

وهي خسون العود في الاولى بتراد صورته اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم واعوذ بالله السميع العليم الشيطان
الرجيم اعوذ بالله ان يحضر من ان الله هو السميع العليم
وروي الجهرية واحضار القلب بعلم ما يقول والشكر والسؤال
والاستغادة والاعتماد عند الغد والرحمة والشفقة والعظم
واستحضار التوفيق للشكر عند قول الفاتحة وكل شكر والتو
عند قوله رب العالمين واستحضار التوحيد وذكر الاملاء على
جميع الخلق عند الرجز والرجيم والاختصاص بالله تعالى بالخاف
والمالك عند مالك يوم الدين مع احضار البعث والخزاة
والحشا وملاك الاخرة واستحضار الاخلاص والرجبة الى
الله وحده عند اياك نعبد والاستعانة من توفيقه وعبادته
واستدامه ما اقم الله على العباد عند اياك لتنعين و
الاسترشاد به والاعتصام بحبله والاسترشاد في المعرفة
به سبحانه وتعالى والافراد لعظمته كبريائه عند اهدنا الصراط
المستقيم والناكدة في السؤال والرجبة والشكر كما تقدم
من نعمة على اوليائه وطلبه ثلما عند صراط الذين اناعت
عليهم والاستدفاع لكونه من انعم الله على الخلق من المستحقين
بالاولاد والنواحي عند الباقي والترتيب وهو تليين الخرد
بصفتها العشرة من المسر والجمهر والاسئلة والاطلاق
والغنة وغيرها والوقوف لتام والحسن عند النفس طابا



وفي الفاتحة أربع تراجم وعلى أو آخرها إخلاص وتقد لا
عرب حركات البناء من غير إفراط والماء المفضل وتوسطه
مطلقا والتشديد بلا إفراط وإشباع كسرة كاف ملك يوم
الدين وخمسة دال عبيد والانباء بالواو بعد هاء سلسا
إخلاص الدال في الدين والباء في آياك وإخلاص الفتح
في كاف من آياك بلا إشباع منظره والخز من تشديد بالباء
في عبيد ونحوه ولناء في تسعين وبضيفة الصاد في
الصراط المختار وتكن حروف الممد واللين بغير إفراط
وفتح طاء صراط الذين بلا إفراط وكذا فتح نون الدين
واختنا ب تشديد بداء انصت وضاد المغضوب وتغنم
واللام الألف إخفاء الهابل تكون ظاهرة وترك الادغام الكبير
في الصلوة وإسماع الامام مالم يجعل وتوسط المنفرد
قراءة الامام وناسي الحمد من الأوليين في الخبرين في الشيخ
ثلاثا اذا لم يوجب ضم السورة في النقل والجهنم في اللبنة
والسنة غيرها والجهنم بالسلمة في السنة واسرار النساء في
الجهنم والسكون بعد قراءة الفاتحة وبعد السورة كل
سكتة بقدر نفس والتخفيف مخوف لضيق والافضل
للأمام والمطولات من المفصل في الصبح كالقباضة وعم
ونقل الليل والمتوسطات في الظهر والعشاء كالاعلى
والشمس القصا في المغرب والعصر ونقل النهار والجمعة

من المفصل
اعلم ان المراد من
فصل من سورة محمد
الى اخر القرآن
المراد بقصا
سورة الفصحى الى آخر
القرآن
مختصين

الاعمال

في السورة
الاعلى
فيها
النقل
كظهره
الحمد
والا
ثلاثين

المسوم
في السورة

الفريضة والعدول عن السورة الى غيرها عند المثلثي وايضا
الموتم اية ليركع بها وعدو والمرج عليه الى الاخلاص وقول
صدق الله وصدق رسول خاتمة الشمس وكذلك الله
خاتمة التوحيد والتكبير ثلثا خاتمة الاسراء وقول كذا
بالله عند قولهم الذين كفروا بهم بعد لون وقول الله
الله اكبر عند قراءة الله خيرا فليشكون الشاسه سنوا
وهي ثلثون استشعار عظم الله وتنزهه عما يفتقر
والخشوع والاستكانة والتكبير واقفا يد
والخافي درنا اكسبن الى خافه

في التكميل
قطر

صلى الله عليه وسلم

معلوم الاطالة فقلعد عن الزمان راكعا امامنا ساجدا

في العظم ومجده اربعاً وثلاثين سنة والدعاء امام الذكر

لَمْ لَكَ رُكْعَتٌ وَلَكِ حُشْعَتٌ وَبِكَ مِنْهُ وَالْآ

سُبُّ وَعَذَابُكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ الْخَبِيرُ

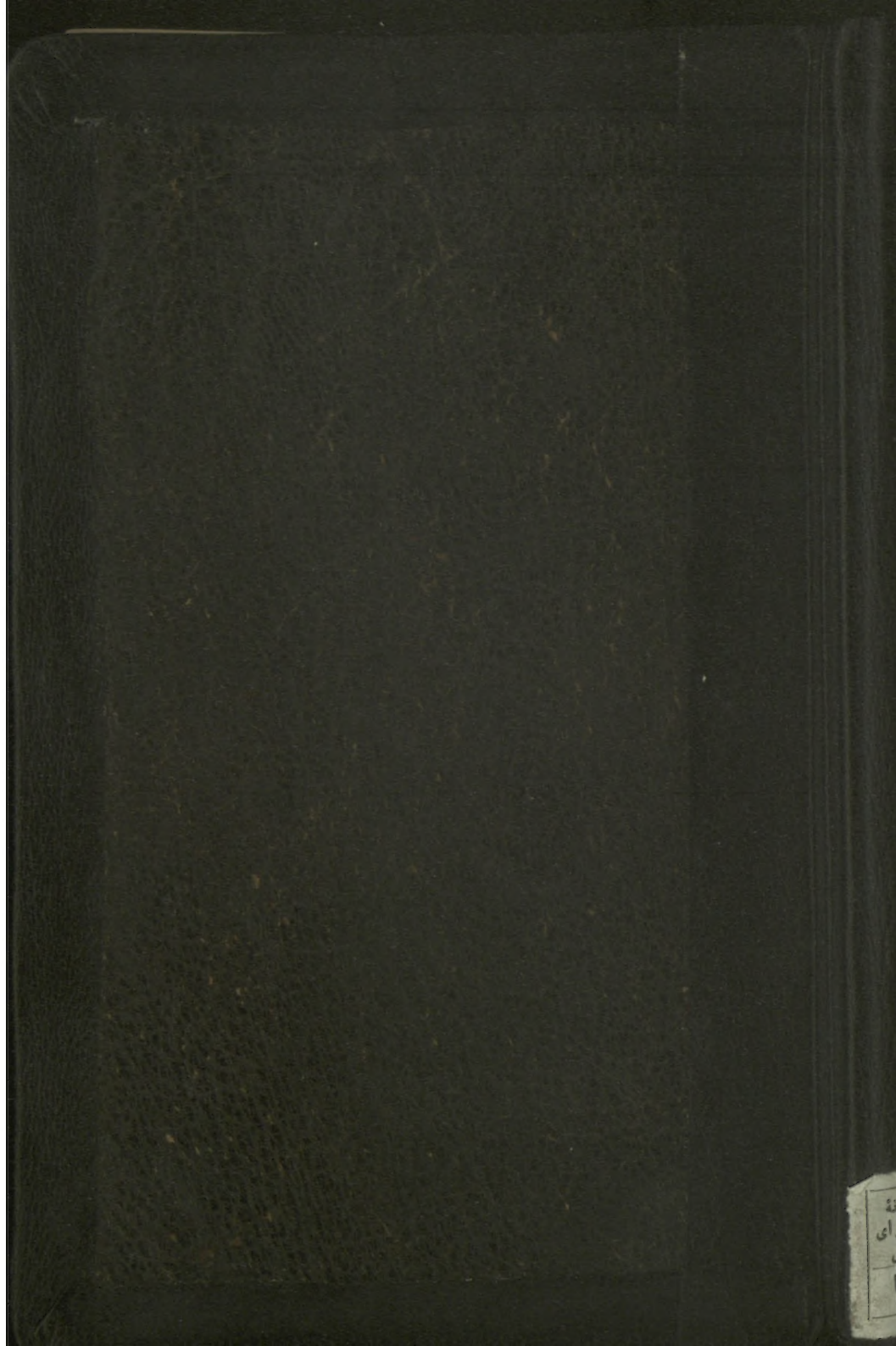
وَيُحْيِي الْعِصَىٰ وَيَؤْتِي الْحَبَّةَ الْكَافَّةَ ۚ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وحي وعصبي عظامي مافله فلهامی

عالمين واسماع الامام من خلفه الذكور واسراة

الطمانينة في رفع الرأس منه يغيب افراطه

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



فای
رای
ی
۱